

وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

روم را نصف عالی روی بود که جرم خود اسفند آن نام کون شده را بکنند لشکری ساز داده باراضی سیسیلی آمدند در آن
ارضی است در ابل سردار سپاه کرج بود ناچار سپاه خود را برداشته با یکصد و پنجاه فیل به استقبال جنگ پروت شتاب
و آن هر دو سپاه یکدیگر را یافت با هم در آویختند و خون با خاک آمیختند عاقبت امر لشکر کرج به گت و اموال
و افعال ایشان با آن جمله فیلان جنگی بدست مردم روم افتاد و آنچه چون بروم بردند مردم قوی شده آماده جنگ
لشکر کرج شدند پس دو نفر از انالی شورخانه را با دوست کشتی جنگی و لشکری شایسته بجانب سیسیلی فرستادند و با همت
آمده شهری را بنی تیمز را محاصره کردند آنگاه سردار کرج باده هزارتن از سپاهیان که ملازم رکاب او بودند بخت
و مرستان آن قلع مشغول شدند و بنی تیمز که هم از سرداران کرج بودند هزارتن دیگر برداشته با عانت آنگاه
وارد شهری را بنی تیمز شد اما مردم روم دست از محاصره برنداشتند و مخفیتهای بزرگ از اطراف شهر نصب کردند
و بفریب گمهای کران کیسوی باره را فرود آوردند ناچار سپاه کرج بجنگ درآمده یکشنبه روز مردانه کوشیدند
و از جانین جمعی کثیر مقتول گشت بنسبتل با اینکه در روز مصاف دل شیره توان پیل داشت مجال درنگ نیافت سپاه
خود را برداشته بسوی بلده در پانزده فرار کرد و آن شهر در آخر زمین سیسیلی در برابر بنی تیمز بود که در میانه صد و
پست و پنج فرسنگ مسافت بود بعد از پروت بنی تیمز رو میان دل قوی کرده بحث کوشیدند که شهر را فرود گیرند از صفا
مصری ماضف برخاست و بجانب رومیان وزیدن گرفت چنانکه تاب درنگ نیاورده لشعی از هر گاه باز پس
شدند لشکر کرج فرصت یافته آن مخفیتهای که در اطراف شهر منصوب بود پاک بخت شد و تخریب شهر بشکری
صعب افتاد جرم کس بروم فرستاده صورت حال را بازنمودند بزرگان شورخانه هزارتن دیگر با عانت ایشان
نامور داشتند و کلا دین بگنزد که سرگنسل بودخواست لشکری فرستاده در پانزده را سحر کند پس دوست کشته
با مردان جنگجوی بدان جانب نامور دست و ایشان چون قریب بدان بلده رسیدند دیده بانان آذین
که حاکم در پانزده بودند این خبر را بدور رسانیدند و ادنا که همان لشکری برداشته بدو با سپاه کلا دین جنگ
در انداخته ایشان را عظیم در هم شکست صد و پنجاه کشتی ایشان را گرفت و پست کشتی را غرق ساخت و از آنجا
کشتی نجات یافته بروم شتابند و کلا دین از این تدبیر بحث شر سار شد جوین که هم یکی از بزرگان شورخانه
روم بود بدان شد که بگانات این عمل بر سینر دو لشکر کرج را کثیر کند پس در نهانی نامه با نالی از کین که شریک
در کوهستان سیسیلی است نگاشت که اگر لشکر او را بشهر خویشین راه دهند و در بروی او نبندند پادشاهش عمل ایشان
برگرفته اموش بخند و غرض وی آن بود که در آن اراضی مسکنی و نامنی داشته باشد تا با طینان خاطر با سپاه کرج
مصاف دهد مردم از کین بدین سخن ضیاع دادند و فرستاده او را کام رو باز فرستادند پس جوینس
با دل شاد سپاهی برداشته از دریا بگذشت و بنام سیسیلی آمده در ظاهر شهر از کین لشکر گاه ساخت و مسجد
که در مردن شهر از کین بود و کچ و مال فراوان در آنجا بود بدست سپاه روم افتاده جمله را بنی و غارت کردند
بگنزد که پدر بنسبتل بود این معنی را نایز شوریدن خلق نخواستند بشهر از کس در آمد و مردم را بر مخالفت و مبارزه
جوینس یکدیگر و کجبت ساخت چنانکه دو سال جوینس در پروت آن شهر نشسته همه روزه بکار مقاتله و مقابلت
می نمود و کاری ساخته نمید علی ابکله مدت پنج سال سپاه روم مردم کرج با هم از در جنگ و جوش بودند از یکدیگر

در آن زمان که روم در سیسیلی بود و لشکر کرج در آنجا بود و در آن زمان که روم در سیسیلی بود و لشکر کرج در آنجا بود و در آن زمان که روم در سیسیلی بود و لشکر کرج در آنجا بود

جلد اول کتاب اول تاریخ التواریخ

کازی ساخته شد و مردم روم از تنگنای بی بیم نیز نایوس شده بمل خود مراجعت نمودند
 ۵۳۳۶ . مصالحه میان دولت روم و کبرج پنجاه و سیصد و سی و شش سال بعد از سقوط آدام بود

مردم روم بعد از آنکه رگولس کشته شد و انیمه جنگ در یسلی کرده بر کبرج ظفر نیافتند و از کینه جوئی ایشان
 اکابر مردم کبرج نیز بصوبت میرفت بزرگان شورتخانه و لیتین دل بر مصالحه نهادند که یکبار در نزاع راز میان
 بردارند پس سفرا و رسولان از طرفین آمد و شد کرده عاقبت لاه مرد در میان صلح افتاد بدان شرط که هر زبان که بر آن
 جنگ کبرج بدولت روم رسیده ایشان از کبرج خویش بربند و مردم کبرج بدین سخن حسد داده در وی سعی معین بود
 فرستادند و باب منازعت و مبارات را مسدود داشتند چون در روم آتش قاتل وجدال فروشت مردم هر روز
 با دید آمدند و شعری چیره زبان پدید شده اشعار آبدار سرودند و تماشاخانه برای کرده همیشه و سرور پر داشتند
 و در امور بر قانون مردم قرق می شدند در این وقت مردم فرانسه اگر چه هنوز پادشاهی نداشتند و دولتی نبودند
 طمع در مملکت ایتالیا بسند که بدان اراضی شده اموال و اطفال ساکنین آن مملکت را بغارت بر گیرند و مردم کبرج
 انبوه شده از کوه آلپ که فاصله خاک فرانسه و ایتالیا است عبور نمودند و تا سه منزلی روم همی تا شن کردند بزرگان
 شورتخانه لشکری بدفع ایشان بیرون فرستادند و انجمت چون مردمی بر بنه و بی نظام بودند تا بجنگ سپاه
 روم نیاورده بگشته شدند و مردم کبرجی هزار تن از انجمت را بقتل آوردند و ده هزار تن سپهر کردند و فرما گذارند
 ایشان را نیز بکشند مردم فرانسه چون حال بد آنکوز دیدند از در ضرعت و زاری بیرون شدند و بصره از آریا
 خود ابرو میان تعویض فوده صلح کردند و بملکت خویش مراجعت نمودند از پس این فتح دولت روم قوی حال شد
 مردم کبرج از قوت ایشان برهناک شدند و سپاهی ساز داده سپهسالاری بختل به تنگنای نیول فرستادند
 و بختل بارض پایبول تا شن کرده شهرت گنتم را بگرفت و هر چه یافت بغارت برد آنجا آتش در سوزده
 بسوخت و دیران ساخت مردم روم چون این خبر شنیدند رسولی چیره زبان کبرج فرستاده پیام دادند که بعد
 از مصالحه این نقض عهد بود چه مردم اسپانیول با ما دوست و بخت بودند اکنون بخت را که این جبار
 کرده دست بسته بسوی ما فرستید تا خود او را کفر کنیم و اگر نه آماده جنگ باشید از این روی که مردم کبرج سخن
 واقعی ننهادند دیگر باره ساز جنگ طراز شد چنانکه در جای خود مذکور خواهد شد

۵۳۳۹

جلوس جن کاور و در مملکت چین پنجاه و سیصد و سی و نه سال بعد از سقوط آدام بود

چین کاور و مردمی مجهول النسب بود اما نیک دلاوری و شجاعت داشت و صورتی خوب و شایلی مرغوب بود
 در زمان او اثر دانی عظیم در ارضی چین با بد آمد که زحمت فراوان بر مردم میرسانید و بچکس دفع آن نمیشد
 که جن کاور و ده تن از دوستان خود را با خویش بیدست کرده برای جنگ از دنا بیرون شد و آن جانور را
 با شمشیر فاذا سگاف از پای در آورد این کار در نظر مردم چندان بزرگ نبود که خلقی فراوان بگرداو
 در آمدند و او را با مخریط سلطنت دعوت کردند جن کاور و نیز جمع در پادشاهی بسته لشکری در غور جنگ فراهم
 آورد و غرم تنگ در المملکت پکن نمود با و انک که شرح حالش مذکور شد با سپاهی عظیم بیرون شده با او جنگ پیوست
 و هر دو سپاه بحث بکشیدند و بچکیت را نظر نمود مع القصد در میان با و انک و جن کاور و بعداد و در مصاف دادند

چین کاور

چین کاور و مردمی مجهول النسب بود اما نیک دلاوری و شجاعت داشت و صورتی خوب و شایلی مرغوب بود در زمان او اثر دانی عظیم در ارضی چین با بد آمد که زحمت فراوان بر مردم میرسانید و بچکس دفع آن نمیشد که جن کاور و ده تن از دوستان خود را با خویش بیدست کرده برای جنگ از دنا بیرون شد و آن جانور را با شمشیر فاذا سگاف از پای در آورد این کار در نظر مردم چندان بزرگ نبود که خلقی فراوان بگرداو در آمدند و او را با مخریط سلطنت دعوت کردند جن کاور و نیز جمع در پادشاهی بسته لشکری در غور جنگ فراهم آورد و غرم تنگ در المملکت پکن نمود با و انک که شرح حالش مذکور شد با سپاهی عظیم بیرون شده با او جنگ پیوست و هر دو سپاه بحث بکشیدند و بچکیت را نظر نمود مع القصد در میان با و انک و جن کاور و بعداد و در مصاف دادند

عاقبت تمام

وقایع بعد از بسط و آدم تا هجرت

عاقبت الامیرین کادرون حضرت یاقوت و اورا بقتل آورده خود بخت ملک برآمد و مملکت چین را تحت فرمان آورد و اورا
 تهنه ای بزرگ بود یکی جانک لاکت نام و همردی باصفاست زای و زانت عقل و پیوسته برامری که مشکل باشد
 در عمل عقده آن باری مشورت کردی و آن دیگر چند کانت جو با نام داشت و کار وزارت توفیق با او بود و سیم روزی
 میانمیدند و او سپهسالاری لشکر داشت علی ایچله جن کار و مردم خاتمه شد تا نزدیم از سلاطین دانند و مدت ملک
 او سیصد و سه سال بود و در او زده تن از اولادش نیز سلطنت یافتند چنانکه پسر در جای خود کشته شود
 جنگ بنویس با لو طایس پنجاه و سه سال بعد از بسط آدم علیه السلام بود
 چون مردم روم دیدند که انالی کریم بر کرد در مصالحه پاینده خواهند بود گفتند چنانکه یکبار به قلع و قمع دشمن نمودند و اگر
 نشست پس از پی ساخن کشتی و آراستن سلاح جنگ شدند و عاقل خلق از بریده داشتند در بیخ نمودند و در اندک زمان
 دو دست کشتی از نوب افتاد و لو طایس را سپهسالار سپاه کرده با لشکری هزار بجانب سیلی نامور فرمودند
 لو طایس کشتی در آب رانده بنجاک سیلی شده کنار شهری بی بی پشم زان شکرگاه ساخته هر روز مردم خود جنگ
 آموش و از آن سوی بزرگان کریم بنوراک مردمی دلاور بود سپهسالار لشکر کرده جنگ رویان فرمودند و او
 با لشکر خود از آب دریا عبور کرده بجزیره ای ارا که قریب بنجاک سیلی است فرود شد و آن جزیره در برابر
 دریا پشم است و بنویسد آن مربوط که بی آگهی سپاه روم بشهر زد کس در آید لو طایس چون این خبر شنید با مردم
 خود گفت که فردا با دبر بر بنویس خواهیم کرد و با یکدیگر صبحگاه باد مخالف وزان کشتی برانند و بر
 بنویسند هر دو لشکر در هم افتادند و جنگ در انداختند و در حمله نخستین شست کشتی از مردم برچ در آید
 و بعد کشتی ایشانرا گرفته مردمش را اسیر نمودند و سایرین فرار کرده بسوی کریم گریختند و لو طایس بعد از این
 ظفر بی توانی بجانب بی بی پشم تا شد با آن سپاه که تهاجا صوره آن بنده مشول بودند پیوست و مردم کریم چون
 صورت حال را معلوم کردند بعد از چنین حادثه اعداد سپاه شان شد کرد تا کس با عانت آن مردم که در سیلی
 فرستادند هر کس نزد بزرگان که هم اورا بجزیره خوانند فرستادند و پیام دادند که در چنین بنسکام از ما کاری
 ساخته نیست اگر خود توانی آن بلا تو امصار که از اراضی سیلی بدست کرده هر هت فرمانی و مردم خود را
 از گزند دشمن محافظت نمائی کاری بنسکام خواهد بود بلکه چون دانست که از کریم با عانت او کس نخواهد
 تی چند نزد لو طایس فرستاده سخن از در مصالحه راند لو طایس نیز چون زیان مرد و مال فراوان در دولت دوم رو
 داده بود بصلح رضاداد و چند شرط بیان بکنند نخستین آنکه بزرگان مشورتخانه روم این مصالحه را قبول کنند
 دوم آنکه بلا و امصاری که از مملکت سیلی تحت فرمان دولت کریم است فرو گذارند و مردم خود را از انجا
 کوچ داده برگز متعرض تیر و پادشاه سیلی نشوند سیم آنکه با دوستان دولت روم دوست و با دشمنانش
 دشمن باشند چهارم آنکه دو گروهی بزرگ تو مان که هر تو مانی سه بیع از یکمقال زر باشد از خزانه خود بد دولت
 فرستد بر این مبلغ را در بیست سال که جنگ در میان بوده زیان دیده اند چون سخن را پای بر کس بروا
 فرستاده از انالی مشورتخانه اجازه مصالحه گرفت و بعد از آن آمدند مفر او رسولان چرب زبان بجزیره کریم
 تومان زر برد و با آن شرایط صلح است و ادلیسای دولتین از پیم زیان بیکدیگر آسوده نشدند

و چون مردم روم دیدند که انالی کریم بر کرد در مصالحه پاینده خواهند بود گفتند چنانکه یکبار به قلع و قمع دشمن نمودند و اگر نشست پس از پی ساخن کشتی و آراستن سلاح جنگ شدند و عاقل خلق از بریده داشتند در بیخ نمودند و در اندک زمان دو دست کشتی از نوب افتاد و لو طایس را سپهسالار سپاه کرده با لشکری هزار بجانب سیلی نامور فرمودند لو طایس کشتی در آب رانده بنجاک سیلی شده کنار شهری بی بی پشم زان شکرگاه ساخته هر روز مردم خود جنگ آموش و از آن سوی بزرگان کریم بنوراک مردمی دلاور بود سپهسالار لشکر کرده جنگ رویان فرمودند و او با لشکر خود از آب دریا عبور کرده بجزیره ای ارا که قریب بنجاک سیلی است فرود شد و آن جزیره در برابر دریا پشم است و بنویسد آن مربوط که بی آگهی سپاه روم بشهر زد کس در آید لو طایس چون این خبر شنید با مردم خود گفت که فردا با دبر بر بنویس خواهیم کرد و با یکدیگر صبحگاه باد مخالف وزان کشتی برانند و بر بنویسند هر دو لشکر در هم افتادند و جنگ در انداختند و در حمله نخستین شست کشتی از مردم برچ در آید و بعد کشتی ایشانرا گرفته مردمش را اسیر نمودند و سایرین فرار کرده بسوی کریم گریختند و لو طایس بعد از این ظفر بی توانی بجانب بی بی پشم تا شد با آن سپاه که تهاجا صوره آن بنده مشول بودند پیوست و مردم کریم چون صورت حال را معلوم کردند بعد از چنین حادثه اعداد سپاه شان شد کرد تا کس با عانت آن مردم که در سیلی فرستادند هر کس نزد بزرگان که هم اورا بجزیره خوانند فرستادند و پیام دادند که در چنین بنسکام از ما کاری ساخته نیست اگر خود توانی آن بلا تو امصار که از اراضی سیلی بدست کرده هر هت فرمانی و مردم خود را از گزند دشمن محافظت نمائی کاری بنسکام خواهد بود بلکه چون دانست که از کریم با عانت او کس نخواهد تی چند نزد لو طایس فرستاده سخن از در مصالحه راند لو طایس نیز چون زیان مرد و مال فراوان در دولت دوم رو داده بود بصلح رضاداد و چند شرط بیان بکنند نخستین آنکه بزرگان مشورتخانه روم این مصالحه را قبول کنند دوم آنکه بلا و امصاری که از مملکت سیلی تحت فرمان دولت کریم است فرو گذارند و مردم خود را از انجا کوچ داده برگز متعرض تیر و پادشاه سیلی نشوند سیم آنکه با دوستان دولت روم دوست و با دشمنانش دشمن باشند چهارم آنکه دو گروهی بزرگ تو مان که هر تو مانی سه بیع از یکمقال زر باشد از خزانه خود بد دولت فرستد بر این مبلغ را در بیست سال که جنگ در میان بوده زیان دیده اند چون سخن را پای بر کس بروا فرستاده از انالی مشورتخانه اجازه مصالحه گرفت و بعد از آن آمدند مفر او رسولان چرب زبان بجزیره کریم تومان زر برد و با آن شرایط صلح است و ادلیسای دولتین از پیم زیان بیکدیگر آسوده نشدند

جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

روز شنبه

شورش مردم سیسیا و مغرب زمین با دولت کرتج پنجاه و هفت سال بعد بسط آمدن بود
 بگر بعد از مصالحت با دولت روم از ملی پیغم کوچ داده بسوی کرتج شافت جنگو را که حاکم آن بلده بود فرمان داد
 که سپاهی در بلده ابرکنش و دیگر اراضی میسلی است بر داشته از دینال و کوچ دهد جنگو چون دید که دولت کرتج تضعیف شده
 و لشکر را مرسوم معین زبیه هم کرده که اگر انجاعت را با اتفاق سفر فرماید دور نیست که با هم بدست شده با دولت شور
 لاجرم ایشان را بتفاریق هم بر دو پکت کشتی در نیاورد چون جمله در کرتج فرود شدند و از مخارج سفر و رسیدن مرسوم بی بر
 و سامان بودند بطلب مرسوم گذشته برخواستند و در خزانة بسبب خرج چندین ساله نزع باروم چیزی نبود که بایشان دهند
 ناچار در جواب انجاعت بماطله روز میسر شدند و لشکریان چون بحث بی بضاعت بودند دست بغارت گشودند و از کس
 هر چه میخواستند در میر بودند بزرگان شورخانه برای رفع این غایب سرگردان لشکر را خواسته حکم دادند که لشکر را
 بشریکا فرستند و گفتند چون ایشان زن و فرزند خود را برداشته بدان بلده شدند با محتاج انجاعت را از دینال خود هم
 فرستاد و جمله را از خود راضی خواهم نمود زن و فرزند لشکر را بدست ایشان داده بتفاریق بشریکا فرستاد
 چون انجاعت از کرتج بد شدند و کردگانی از اهل خود نیز در انجا آمدند و در شکار راه دخلی و سودی برای ایشان بود
 که بدان معیشت کنند با هم نشسته مرسوم که دولت مدیون ایشان بود معین کردند و بر وعده عطای که سپهداران
 و سرگردان در روزهای جنگ بدیشان داده بودند بر سر آن نهادند و گفتند اینجمله باید از دولت بماداده
 شود و بنویسند که از جانب دولت کرتج حکومت ارضی مغرب داشت میان ایشان آمده فرمود که دست از اینگونه
 سخنان بردارید و اینگونه زیاده چینی کنید و از حقوق خود باندگ فرساید و بیادای دولت ادای آن کنید
 نمودند این هنگام خزانة از رومال توی است ایشان سخنان او را وقتی تنها اند و زبان به شام باز کرده او را
 خوار ساختند و با اینکه پیشتر از آن مردم زبان یکدیگر را نمیدانستند بعضی از مردم فرانسه و برخی از اسپانیول و گروهی
 از قرق و جمعی از بلغار و فوجی از لیبیا که بلده است از مغرب زمین بودند و همچنین از اراضی مغرب که عرب است
 عریض اشخاص متفرقه که آنجا حاضر بودند بر کس زبان خود بنویسند و شام دادند و کرمت و انزلیش بر آن
 آنجا هست هزارتن با هم پیمان داده برای نهب و غارت شهر کرتج از بیگانگان بیرون شدند و در ارض تونس که قریب
 به کرتج است فرود شدند و مرسوم گذشته خود را از دولت طلب نمودند مردم کرتج چند آنکه خواستند ایشان را آرام
 دهند ممکن نشد چه اگر چیزی میکردند و چه دیگر طلب میکردند عاقبت الا مبر بزرگان شورخانه جنگو را حاضر ساخته گفتند
 تو همیشه سپه دار انجاعت بوده اکنون بسوی انجاعت شتاب کن و ایشان را بپند و اندرز از این زیاده طلبی فرود
 آر جنگو میان آن گروه آمده زبان نصیحت با کرده حقوق دولت را برایشان شمردن کرمت دوتن از آن گروه
 که یکی در روم شبد بود و دیگری کرمت و جبه قوی و تنی زورمند داشت اینمندی را دانست بود که اکنون که در میان دولت
 روم و کرتج کار بمصالحه شده او را بروم خوانند فرستاد و بی شک مقول خواهد گشت از این روی نمیکند شت مرد
 دست ز شورش بردارند و آن دیگر مردی از اهل مغرب بود که مسو نام داشت و در کار فتنه و فساد و کینه تان
 بود این دوتن در میان مردم برتری یافتند و بدانان گفتند اگر از این اتفاق دست بردارید بزرگان
 شورخانه بر کس را بعد از آن بدست آورده مقول خواهند ساخت و اگر کسی از آن مردم میخواست این خواست طلبی

مجلس علمای کربلا

سید علی حسینی
مجلس علمای کربلا

سید علی حسینی
مجلس علمای کربلا

جلد اول از کتاب ناسخ التواریخ

در این مورد نیز که در این کتاب مذکور است

برست می آوردند دست پیرید بزرگان شور تکانه بسنوین دست بریده را در میان داشتند که دیگری از راه رسید
 در آنوقت آن کشتیا که از غر برای مردم که تاج در میان داشت طوفانی شده غرق گشت و از پس این واقعه خبر رسید
 که مردم شهر هینت پاکرا و امانی آیتکا که از مالک مغرب است و تحت فرمان کبیر بود در آنجا که بر تافتند و با غوغا
 طلبان یار شدند و اجتماع یک قوی گشت و اینک برای تیغ شتر کبیر که شده دو منزل بکنزل کوچ دست
 و با مردم آن دو بنده پنجاه هزار تن مرد سپاهی باشند چون تیغ بر رسید بگلگشت شکر خود را ساز داده با استقبال
 جنگ پروان شد و فیلان جنگیر از پیش روی سپاه همی برد اجتماع از هم فیلان جنگی میدان بر در آنکه آشته بر فراز کوه
 بر آمدند و در آنجا ساکن شدند بملک نیز از مصاف ایشان عالی از دشت بود لاجرم اطراف آنکو بر لشکر کاگرد
 بر کس از اجتماع را دست می آورد و نزدیک شیران و پلنگان می افکند تا آن جانوران ایشان را پاره پاره می کنند
 عاقبت الامر بملک مردم خود را قوی دل کرده غوغا طلبان را محاصره انداخت و اجتماع کرد لشکر گاه خود را خست
 کرده بخطر و حراست خویش پرداختند روزی چند بر گزشت که قط و غلا در میان ایشان بادیدند و از هر جا خوا
 چاره اندیشند قیر نشد و از تونس توانستند همین و مدد کار آورد و از برای از غوغا چاره اندیشید ناچار
 نخست بر ایسر که در جنگ ایشان گرفتار بود بگشتند و بخوردند پس از ایشان بر عهد و ملوک که داشتند مقتول نمود
 تا کولی ساخته و روزی چند از خود بسی قرعه زدند و خوردند عاقبت کار بر ایشان شک شده سرگردان آنجا
 بزد بملک آمدند و از در بجزر و انکسار پروان شدند بملک فرمود بشرطی چندین شمار را تا گنم و امان و هم نخست آنکو
 برده تن از آن گروه را از نظر ابل کبیر بگذرانند تا از آن ده یکتن را که خود بخوابند بکشد و با آنکو که توان
 بکشند و تن دیگر را از سلاح جنگ و جابه برهنه ساخته را سازند و آن گروه هرگز مخالفت با کبیر نمیکنند و هرگز
 ایشان نیز مراجعت بلشکر گاه خود سازند چه ممکن است که وقتی بد آنجا شوند خیال دیگر اندیشند بدین قانون نامه
 در مصالح نوشته و بنزد غوغا طلبان فرستادند و سرگردان را مجموعا بداشتند اجتماع چون سرگردان خود
 در زندان اینشد و آن کلمات را اصفا نمودند گفتند که از این زندگان خوشتر است و یکباره دل جنگ
 نهاده تیغها بر کشیدند و بجنگ درآمد بملک صرف راست کرد و فیلان جنگیر از پیش روی با حث مردان
 جنگجوی از جانبین کبیرش و کوشش درآمد در آن حربگاه چهل هزار تن از آن طاغیان بقتل آمدند و بقیه تسبیح
 بسوی تونس کردند بملک بالسر از دنبال ایشان با حث و بلده تونس را محاصره انداخت از یکجا نب خودت
 و جانب دیگر را بپسندیل سپرد و لشکر یان کرد شهر را فرو گرفتند آنگاه دو نفر از سرگردان اجتماع را
 که جمیس داشت بکیر ابد انوی شهر زنده بردار کردند و بکیر ابدین سوی آن شهر بجهت قلع و استحکام دیوار و تیغ
 مشول بود روزی از سردیوار بلشکر گاه بقتل نظاره کرد و در او را از کار جنگ فاعلیات پس شگری برداشت تا گاه
 بلشکر گاه او تا فتن کرد و جنبل را جسمی از مردم او با سیری بگرفت و او را پای دار پسندیتن آورد و
 جدا او را از در فرود کرده بقتل را بجای او بردار کشید و سی نفر از بزرگان کبیر را که با جنبل گرفته بودند
 جدا پسندیتن قربانی کرد چون از آنجا تا نزد بملک مسافری دراز بود تندی شد تا خبر بد رسید و اعانت نمود
 که چون خبر گرفتاری جنبل مردم کبیر رسیدت همگین شدند و گفتند بدین فتنه که در میان مردم کبیر اتفاق افتاده

وقایع بعد از بسط آدم تا هجرت

این دولت نابود خواهد شد و بزرگان شورتمانه با یکدیگر گزشتند شوری آنگه ندوسیتن از امرای شورتمانه نبرد غوغا طلبان شده گفتند هر چه شما کرده اید ما هم نمودیم اکنون دست از این فتنه و آشوب بردارید تا ما هم دست با شما باشیم و با شقاق دفع دشمن بچانه کنیم و اگر نه ما و شما برددنا بود خود ایم شد انجاعت بدین سخن صفا دادند و از در صدق و صفا با هم یار شدند چنانکه کشتی همه مملکت کینفس باشد اما تنو از میان ایشان برداشته گفت من تا جان در بدن دارم با مردم که تیر و تیر خویسم بود و از جنگ دست نخواهم کشید و میان اراضی مغرب شده است بزرگ کرد خود فریبم کرد از این سوی نیز سپاه که تیر و تیر خویسم بود و از جنگ دست نخواهم کشید و میان اراضی مغرب شده است بزرگ کرد خود فریبم کرد از این سوی نیز سپاه که تیر و تیر خویسم بود و از جنگ دست نخواهم کشید و میان اراضی مغرب شده است

۵۳۴۵

جلوس بطیموس اورجیس و مملکت مصر پنجاه و یک صد و چهل و پنج سال بعد از بسط آدم تا بود

بطیموس از جتس بعد از پادشاهی یافث و مملکت مصر را تحت فرمان آورد و عظیم علم دوست حکمت پژوه بود چنانکه در شهر اسکندریه مدرسه بزرگ بنیان نهاد و طالبان علم را از اطراف عالم فراهم کرده در آنجا ساکن فرمود و هر کس را فرخورد حال مسوی مقرر داشت و او را پنجاه هزار جلد کتاب در کتابخانه فرستاد روزی از کتابهای حضرت پرسید که آیا هیچ کتاب در جهان باشد که ما را در کتابخانه نیست گفت بل کتابی است که با نسیمای بنی اسرائیل فرود شده در این حضرت موجود نیست بطیموس کس به بیت المقدس فرستاد و از بزرگان شش تن که جمله یهود و دوتن بود با اسکندریه آورد و فرمود هر دوتن از ایشان را در جانی جداگانه نشانند و از زبان و بیان ایشان نسخه از توره بخاشند تا شش نسخه توره فرستادند اما هم برآمد کردند و بی زیاده و نقصان یافتند لاجرم بطیموس اطمینان حاصل کرد که کلمات توره جز این نخواهد بود و آن کتاب نزد نصاری سحت معتبر و مستوث است و با نسخه که در نزد یهودیان است خالی از غیبت و حقیقت نیست و در مدت از منزه و تاریخ عالم نیز مخالف باشد و نصاری گویند که یهود در هنگام ظهور عیسی در آن کتاب تصرف کردند تا بنوت او را انکار کنند علی ایچکه بطیموس اورجیس توره را از زبان عبرت بلغت یونانی نقل نمود و در زمان او مردم ارمن زمین را طاعت ملوک یونان سر برد کردند و تحت فرمان اسکن بن اشک که شرح هاشم مذکور شد در آمدند بطیموس چون خواست مملکت خود را بنظم و نسق کند و هم داشت که چون از مصر بر شود سپاه بروم بدان مملکت در آید تخت رسولی چند بروم فرستاده با بزرگان شورتمانه عهد بودت محکم کرد و چون از جانب ایشان اطمینان یافت کس به بیت المقدس نزد انبیس که در این وقت سلطنت آل یهود داشت فرستاد که خراج هست ساله که در آن نفاذ آن اجمال و زریده اکنون بی محاطه بجزت فرست یا سازمقاوطه طراز کن انبیس از اولاد متنتینا و قبیله حشونمای بود که شرح هاشم مذکور شد چون پیام ملک مصر بدو رسید بر آشت و گفت ما اگر با ملوک مصر باج فرستیم با سلاطین عجم چه خواهیم کرد

کتابت در کتابخانه
 جامع مسجد جامع
 کربلا در سال ۱۲۸۵
 سید محمد باقر
 کاتب

کتابت در کتابخانه
 جامع مسجد جامع
 کربلا در سال ۱۲۸۵
 سید محمد باقر
 کاتب

جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

و فرستاده او را از پیش بران چون بطلیسوس عال بدانگونه دیدشگری چون ریک پابان دستاره آسمان فریبم کرد
 بسوی پست المقدس کوچ داد و از آنسوی نینس نیز ساز سپاه کرده برادر خود یوسف را سپهسالاران خبیث ساخت
 و نامور بجنگ بطلیسوس فرمود یوسف لشکر بنی اسرائیل را برداشته با استقبال جنگ ملک مصر بیرون شافت و در ارض
 کسطنین برود لشکر با هم دوچار شدند و جنگ در اکنه بعد از کشتش و کوشش فراوان لشکر مصر مغرب غلبه یافتند
 بنی اسرائیل را بنیبت کردند و از انجاعت گروهی عظیم گشتند و یوسف نیز گرفتار گشت بطلیسوس فرمود تا اموال و
 اشیاء انجاعت را بر لشکران قیمت کردند و از دینال بنیبت شدگان با لشکرهای کوچ داد و یوسف را با سلاسل
 و اغلال همی با خود آورد تا در خانه پست المقدس فرود شد از نینس چون کار بدانگونه دیدناچار از در حضرت بیرون شد
 جمعی از شیخ بنی اسرائیل را بشفاعت نزد بطلیسوس فرستاد و درخواست مصالحه نمود و عاقبت الامر قرار بدان شد که سیاه
 دو سست هزار پونزد که عبارت از چهار صد بنار تومان زرباشد برسم خراج بحضرت بطلیسوس فرستد و ملک مصر بملکت خویش
 مرجهت فرماید آنگاه بطلیسوس بر پست المقدس در آمده با ندرون سجد افضی آمد و عزیم کرد که به قدس المقدس درون
 شود و بدان مکان شریف بفرزد ام پست اندک کسان بزرگ کس در نشدی و بچیک از پادشاهان بنی اسرائیل را
 نیز راه نمودی و رئیس خدام نیز سالی گیر و برای شستن و جاروب کشیدن آن مکان در باز کردی و بدینجا در آید
 علی ایچله از قصد بطلیسوس بنی اسرائیل بشوریدند و غوغا بر آوردند تا پادشاه را از این عزم باز دارند و بیسج منفیغیاد
 و ملک مصر حکم داد تا مردم را بضر بیخ و چوب برانند و در باز کرده قدس در آمد و از انجاعت کرده بشکر گاه
 شد و از نینس رسبطنت خود باز گذاشت و یوسف را بدو سپرده آید که مرجهت فرمود در اینوقت انطقوسس کفر
 شام بود بقدم ضراعت پیش شده بحضرت بطلیسوس پیوست و پیشگی در خورش داشت اظهار چاکری و عبودیت نمود
 و از جانب ملک مصر اجازت یافته بملکت خویش مرجهت نمود در اینوقت بطلیسوس سلیتوسس را که سردار لشکر بود
 بملکوت بلده طلب و اراضی آن حوالی گذاشته خود با مکندریه آمد و از بنی اسرائیل بر کس را در آن ملک یافت حاضر
 نموده فرمود که ما را در دین آل یهود افضی بسندارفت و آن ندیب را معتبر نیافتیم اکنون شما که در این ملک سکون
 دارید میسباید دست از گیش خود برداشته آیین بت پرستان که نبیاست پیش گیرید و انجاعت را پیوسته در ریج
 و بیمار داشت و رسم نامه فرستادن با کبوتر از طلب مصر و از مصر کلب نزد سلیتوسس او نهاد و دیوار قلعه طلب
 سلیتوسس بفرمان او بنیان کرد و بنای قلعه انطاکیه را انطقوسس ^{دلی} آماشام در روزگار او نهاد و آن قلعه را
 صدوسی و شش برج بود که هر یک چون حصنی حصین بودند و بزار و پست و چهار غرند داشت و ابو ابان جمله از حیره
 بود و در هر برجی سر کرده سکون داشت و سایر خیل چشم در دیگر طبقات بودند و چشمهای آب شیرین در میان
 آفتاب بود که راه بیرون نداشت و طیموغاریس که در علم ریاضی سرآمد انبای روزگار بود معاصر اوست و مدت پادشاهی
 بطلیسوس در مصری و کیسال بود

در این کتاب از تاریخ التواریخ
 در این کتاب از تاریخ التواریخ
 در این کتاب از تاریخ التواریخ

شورش بل بیرون بدولت گریخت و بجزایر و بسعد و چل و پست سال بعد از بسبوط آمد و بم بود
 مردن جزیره ابست قریب بجزیره کارسیکا که مسقط الراسن نامیون پادشاه ملک فرانسه است چنانکه نشاء است
 شرح عائش در جای خود گفته خواهد شد اما مردن در بجر شام واقعت و کارسیکا از جزایر فرانسه است علی ایچله بجزیره مردن
 در این

۵۳۴۸
 کارسیکا با کازانو
 در این کتاب از تاریخ التواریخ
 در این کتاب از تاریخ التواریخ
 در این کتاب از تاریخ التواریخ

وقایع بعد از بسط و آدم تا هجرت

در تحت فرمان دولت کرتج بود و آن ظلم و تعدی که تالی آن دولت در ممالک مغرب رو امید داشتند در بلاد آن نیز عمل میکردند در این وقت که خبر طغیان اسپندیش و سوز چاکه مذکور شد مشهور گشت و ضعف دولت کرتج میانه افتاد مردم سردن نیز از طاعت کردن چپیدند و بنسار را که در آن مملکت از جانب امرای مشورتخانه حکومت داشتند گرفتند حکمرانی فرود آورده بقتل رسانیدند و هر کس را از اهل کرتج در آن ارض یافتند کشتند چون این خبر بکرتج رسید سپهسالار معین کرده با سپاهی سردن فرستادند تا مغربین را بکفر کند مردم سردن از در مقابله بیرون شده لشکر کرتج را شکستند و سپهسالار را گرفته در میان شهر بازار بر سوانی عبور دادند و بردار کردند و بر شمشیر که در سردن زیر فرمان دولت کرتج بود با قهر و غلبه کشته کینفر دادند تا بسط بلا دو امصار در مخالفت کرتج کجکبت شدند در این وقت عطا و دستور آن مملکت کفتند اینکار از خود دور است که فوجی غوغا طلب از میان برخاسته هر روز رفتند آنجا نزد با دولتی در آن روز پس مردم فرسوده شده اشرار را از سردن بیرون کردند و آنجا محنت پناه بملکت آیتایا بردند در این وقت مردم روم نهایت اهتمام در استحکام مصالحه با کرتج داشتند چنانکه یکین از بازارگانان روم آرزو بدشمنان کرتج فروخته بودند چون مردم کرتج صورت حال را بدوم گنا شدند بزرگان مشورتخانه آن تاجر را کینفر نمودند و حکم دادند که بسطیک از مردم روم بادشمنان کرتج معاطه و مراد بکنند لاجرم چند انکه اشرار سردن اغوا نمودند که مردم روم لشکر بر آورده سردن را سخر نمایند و کفتند ما هرگز مخالفت در کار کرتج نخواهیم کرد اما آن اشرار دست از اغوا برنداشتند و روز کاری دراز در ترغیب و تحریض مردم روم کوشیدند تا بزرگان روم طمع در مملکت سردن بسته سپاهی عظیم بدانسوی نامور داشتند و سردن را سخر نمودند مردم کرتج بدیشان نوشتند که این نقض عهد بود که مرکب شدید در جواب کفتند که ما را با شما خلافتی نیست مردم سردن خود ما را طلب نمودند که مملکت ایشانرا بنظم و نسق کنیم و از غوغا و آشوب آسوده سازیم بلکه از برای شما امن خواهیم کرد

مصالحه کرتج با روم سپردن مملکت سردن را برو میان پنجاهار و سیصد و چهل و شصت سال بعد از بسط و آدم بود ۵۳۴۸

چون لشکر روم سردن را فرو گرفت و دولت کرتج ضعیف بود ناچار بدو پناه دادند و سخن را زدند و از نو قرار مصالحه نهادند بدان شرط که سردن نیز تقویض با دولت روم باشد و مردم روم کفتند چون نخست قصد ما از دشمن سردن نظم و نسق آن مملکت برای شما بود و مسلطی ز زبان کردیم در هر حال آن مال را شما باید ادا نمایند اگر چه سردن با ما گذارید و مردم کرتج چون بی قوت و ضعیف بودند هم این سخن را پذیرفتند و صد هزار تومان زر آنها بر سردن گذاشته برو میان سپردند و مصالحه کردند در این وقت بملکه بزرگاکفت با برکاه با روم مصالحه کرده مملکتی شخصی و زری معین داده ایم نخست سیلی را کرفتند و مصالحه کردند و در این کت سردن را بردند من به روز باشد این کین از رومی خواهیم کیشد علی بملکه بعد از آنکه مردم کرتج ممالک مغرب زمین را بنظم و نسق کردند و اندک قوت گرفتند بملکه را نامور ساختند که نخست رفته شهر نویسد ار که هم از اراضی مغرب است بنظم کند و پس از آن با اراضی اسپانیول شده بملکت گیری و کشور کشانی اقدام فرماید در این وقت بملکه پسر بملکه نه ساله بود بحضرت پدر آمد و التماس نمود که مژم رکاب باشد بملکه با او پیمان داد که چون بگذر شد و تیز رسد بر کن از حصوت مردم روم فرود آید و آن پیمان را با سوگند های بزرگ محکم فرمود پس فرزند را برداشته بشهر نویسد آمد و آن بلده را بنظم ساخته از آنجا

در این وقت که اسپندیش و سوز چاکه مذکور شد مشهور گشت و ضعف دولت کرتج میانه افتاد مردم سردن نیز از طاعت کردن چپیدند و بنسار را که در آن مملکت از جانب امرای مشورتخانه حکومت داشتند گرفتند حکمرانی فرود آورده بقتل رسانیدند و هر کس را از اهل کرتج در آن ارض یافتند کشتند چون این خبر بکرتج رسید سپهسالار معین کرده با سپاهی سردن فرستادند تا مغربین را بکفر کند مردم سردن از در مقابله بیرون شده لشکر کرتج را شکستند و سپهسالار را گرفته در میان شهر بازار بر سوانی عبور دادند و بردار کردند و بر شمشیر که در سردن زیر فرمان دولت کرتج بود با قهر و غلبه کشته کینفر دادند تا بسط بلا دو امصار در مخالفت کرتج کجکبت شدند در این وقت عطا و دستور آن مملکت کفتند اینکار از خود دور است که فوجی غوغا طلب از میان برخاسته هر روز رفتند آنجا نزد با دولتی در آن روز پس مردم فرسوده شده اشرار را از سردن بیرون کردند و آنجا محنت پناه بملکت آیتایا بردند در این وقت مردم روم نهایت اهتمام در استحکام مصالحه با کرتج داشتند چنانکه یکین از بازارگانان روم آرزو بدشمنان کرتج فروخته بودند چون مردم کرتج صورت حال را بدوم گنا شدند بزرگان مشورتخانه آن تاجر را کینفر نمودند و حکم دادند که بسطیک از مردم روم بادشمنان کرتج معاطه و مراد بکنند لاجرم چند انکه اشرار سردن اغوا نمودند که مردم روم لشکر بر آورده سردن را سخر نمایند و کفتند ما هرگز مخالفت در کار کرتج نخواهیم کرد اما آن اشرار دست از اغوا برنداشتند و روز کاری دراز در ترغیب و تحریض مردم روم کوشیدند تا بزرگان روم طمع در مملکت سردن بسته سپاهی عظیم بدانسوی نامور داشتند و سردن را سخر نمودند مردم کرتج بدیشان نوشتند که این نقض عهد بود که مرکب شدید در جواب کفتند که ما را با شما خلافتی نیست مردم سردن خود ما را طلب نمودند که مملکت ایشانرا بنظم و نسق کنیم و از غوغا و آشوب آسوده سازیم بلکه از برای شما امن خواهیم کرد

جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

اسپانیول شد و نه سال در آن مملکت روز بروز بیشتر از بلاد امصار را فرو گرفت و مردم را شیفته خلق و خوی خود داشت
انگاه رخت بجهان دیگر برد

جلوس شوقندی در مملکت چین پنجاه و پنج سال بعد از بسط آدم بود
شوقندی پس چون کاوروست که شرح حالش مذکور شد چون پدرش از اینجهان باریست بجای او بر سر مملکت نشست
چین و پامین و تبت و ختار فرمان روا آمو ایجان و اشراف مملکت را با نعام و انضال امیدوار ساخت چون ارکان
سلطنت وی استقام یافت و از شر دشمنان این گشت بله و لعب پرداخت و شبانروز بکشدن جام و کسب زمین
مشغول گشت در روزگار او مردی که او را حوکنو میخوانند با دید آمد و در نواشنای و سرودن نغمات موسیقی مشغول
گشت کوفتهای زرد را او مخرج بود و شوقندی پس از بیست سال سلطنت رحلت بر ای جاودانی گشت

۵۲۵۲
در روز دوازدهم
دوازدهم

جلوس چون در مملکت هند پنجاه و پنج سال بعد از بسط آدم بود
چون مردی از لاور و حبسجوی بود و او را خواهرزاده فرود داشتند که بدست اسکندر بی سپاه گشت چنانکه از این پیش
مقوم شد لاجرم چون بزرگ گشت وقت یا مملکت جمعی از ابطال رجال را با خود یار و مددکار کرده برینبار بشورید
و او را از گری مملکت بر یار آورده خود بر سلطنت گرفت و تمامت بند و ساز تاجت فرمان کرد و بسج دقیق از مرتب
عدل و داد فرو گذاشت و با مردم بمهر بر طریق سخاوت و نصفت رفت و بلاد و امصار را آبادان ساخت
و در کنار بحر گنگ دیه و قرنیه فراوان اعدا فرمود و چون مدت نود سال از پادشاهی او بگذشت رحلت بر جهان
بر ای جاودانی گشت و از وی پست و دو پسر ماند از شد و اکبر آن جمله یکی از چند جای پدر گرفت چنانکه مذکور شد

۵۲۵۵
در روز دوازدهم
دوازدهم

سرداری اسپانیا در کتب پنج هزار و سیصد و پنجاه و بیست سال بعد از بسط آدم بود
مملکت اسپانیول از جانب جنوب با جبل الطارق مشی شود که جانب غربی پر کتال است و از سوی شمال جنبی از آن بر
دریا پیوندد و برخی بگویند که واسطه است در میان اسپانیول و فرانسه و طرف شرقی آن مملکت فرانسه است
چون بملکه رخت از جهان باریست بزرگان کربج آندروز بانی را که مردی صاحب بر برد بفرما گذاری اسپانیول
نامور ساختند و آندروز بانی بدان مملکت همه کار بنظام کرد و در آن اراضی شهری بزرگ بنیان نموده آنرا کربج
صدید نامید چنانکه پس از آن بلده آبادان است اما مردم روم بدین کار حسد بردند و نیز بر سناک بودند
که مردم کربج چندین بدیشان نزدیک باشد که اگر روزی بخواهند زبانی توانند کرد و در خاطر داشتند که دفع ایشان
کنند اما در اینوقت چون مردم فرانس را با انجاعت فحاصد در میان بود صواب نشدند که ایشانرا از همی گذارند
که دشمن نزدیکند و بنال کربج شتابند پس با دولت کربج پیمان نهادند که آنچه از اراضی اسپانیول در تحت تصرف کربج
آمده بدادند مگر از آن زیاد طلبی کنند و از رودخانه آیریس بدان نوسنوند و آندروز بانی اگر چه از رودخانه
جور نمود مکن از اطراف دیگر بر سرودید که پس از سخن داشت تحت فرمان آورد و جمله را بنظم کرده بیست سال
در نهایت استقلال و استبداد حکومت فرمود آنگاه روزی یکی از مردم فرانسه که در میان طایمان او بود
خجری بر آورده ناگاه بسوی او و دیده پانندروز بانی رسید و او را یک زخم خنجر بست طایمان حضرت از برجا
شتاب کرده او را بگرفتند و بعضی از خودت برداشتند کشت چون مولای مرا گشته بود مکانات کردم و از ترک

۵۲۵۷
در روز دوازدهم
دوازدهم
اسپانیا
در روز دوازدهم
دوازدهم
اسپانیا
در روز دوازدهم
دوازدهم

وقایع بعد از هبوط آدم تا هجرت

و قتل خویش نیز اندیشناک میتم پس او را بخشید و صیودت حال را با دولت کرج نوشتند
جلوس لودپابمجی در شوفندی در مملکت چین پنج هزار و سیصد و پنجاه و نه سال بعد از هبوط آدم بود

۵۳۵۹

لودپابمجی نام مادر شوفندیست که شرح حالش مرثوم شد چون فرزندش رخت بر بست خود بجای او بر سر سلطنت
نشست و برادر شوفندی را که قندی نام داشت چون از مادر دیگر بود بجار ملک رخت داد و مدت هشت
سال با استقلال سلطنت چین و پاپین و تبت و ختاداشت آنگاه خواست تا یکی از خویشان و نزدیکان خود را آورده
ولایت عمد بدود و در سلطنت بدو تفویض کند بزرگان و اعیان مملکت چین که در دربار الملک چین حاضر بودند بدین
سخن فرستادند و گفتند ما با مردم اجنبی سر فرود نخواهیم داشت عاقبه الامر کار بقا تا که بجاد کشیده سه هزار تن
در میانه مقول گشت و کار بر فرستندی قرار گرفت چنانکه در جای خود مذکور شود

۵۳۶۰

بنای جنگ نبل با روم پنج هزار و سیصد و شصت سال بعد از هبوط آدم بود
چون خبر قتل هندو نبال بکرتج رسید بزرگان شورتخا نه چنان صواب بشروند که نبل را بجای او حکومت اسپانیول
دهند چه سال قبل از قتل خود نیز سردرو نبال و را طلب داشته بود که بعضی از امور اسپانیول را بدو تفویض کند
و بزرگان کرتج فرستادند و لاجرم در این وقت او را حکومت اسپانیول دادند بدو انجانب فرستادند و نبل چون
بارض اسپانیول درآمد و در خیال و شمایل شباهت تمام به بنگلنگ بزرگانا پدر خود داشت مردم او را نیک دوست
داشتند و نبل صد هزار مرد سپاهی در آن مملکت فراهم کرد و هر مرد سوم دو سوار با او که از لشکر بان بجای مانده بود
عطا فرمود و بدان سو کند که با پدر یاد کرده بود چنانکه مذکور شد در خاطر خصمی رویان داشت مع القصد چون
کارش بقوام شد از رودخانه آیتیریس عبور کرده شهر سنگتین را که بلده عظیمی بود گرفت چون این خبر روم رسید امیر
شورتخا نه چند تن مرد زبان دان بکرتج فرستادند و پیمان دادند که اگر سبب صلح بکیم شما از رودخانه آیتیریس عبور
نمود جنگ با شماست و اگر نه ما او را دفع کنیم و ادب فرماییم بزرگان کرتج با رسولان رومی چند روز با هم
و محاطه بسر بردند تا ایشان بحث پای فرزند و گفتند از جنگ و صلح هر کدام را اختیار میکنند ظاهر سازید تا
مردم خود را گئی دیهم عاقبه الامر مردم کرتج قرار بر جنگ گذاشته روم را رخت انصراف دادند

۵۳۶۷

ابتدای کار سبیلانی پنج هزار و سیصد و شصت و هفت سال بعد از هبوط آدم بود
چون فرستادگان مردم روم مراجعت کردند و خبر به سبیل رسید که بزرگان کرتج با رویان اعلام جنگ دادند
میگفتند شاد شد و در این وقت پست و هفت ساله بود و نبل ثانی لقب داشت و او را دل شیر و نیروی ننگ بود مع القصد
او را در اسپانیول پانزده هزار تن از لشکر مغرب بود که از انجمله دو هزار و دویست و پنجاه تن سواره بودند
آندرو نبال برادر خود را بر انجاست سپهسالار کرده و شصت کشتی جنگی بدو داد تا که روم و حدود مملکت را از
لشکر روم حفظ کند و از عبور کنندگان بر طایفه آگاه باشد آنگاه عزم کرد که خود از کوه الف عبور کرده بمملکت
روم تاخت کند و از شعب و طرق آن جبل عظیم پیش نمود و زمستان آن سال را در کرتج بید توغ کرده است
بهار با یکصد هزار مرد جنگی که از انجمله دوازده هزار تن سواره بود و چهل نبل جنگی از رودخانه آیتیریس گذشت و با پدر
و هر شهر و دیه که دوچار شد با قهر و غلبه گرفت اگر چه بعضی کثیر از لشکر نبل نیز مقول گشت تا جمیع آن اراضی رخت

تخت از روی مورسپانیول
مغرب و در آن مملکت
سلطنت

و نبل کورنگ
و نبل کورنگ
و نبل کورنگ

و نبل کورنگ

وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

بیش و سرور بگذشت چون مدت پست و سی سال پادشاهی همین و چنین کرد و پیشه گیر سزای برد
عبور هینسل از کوه الف پنجاه و سیصد و هشتاد و هشت سال بعد از سقوط آدم بود
چون هینسل پاهای کوه الف آمد جلی بغایت بلند یافت که سر تا سر بریز بر طرف نهفته بود و در امن آن جبل چند دیه
و قریه بود که مردم آن همه ضعیف اندام و پر موی بودند و چهار پایان بسیار کوچک داشتند و اگر آن جبل راه هم
را بی صعب بود مردم فرانسس مدور داشتند در این وقت سپاه مغرب بغایت برهنه نکند تا آن جبل معلوم کرد
که آن سپاه که همه روزه در طرف و شب کوه الف پیاده مانع عبور لشکرند شبانگاه از سورت سر اجمال درکن
نیارند و در دیه و قریه خود شده صبحگاه باز فراجم شوند و بر سر راه آیند انیمغی را فوزی عظیم داشته نیش با سپاه
خودی استیب از آنجا عبور کرد و روز دیگر که مردم فرانسه از آنحال گناه شدند دست از روی کوتاه داشتند و لشکر
جبل از کتف نایم کشته بودند و ناچار از دنیا لبستان نشاندند در نیمه راه جبل همسم دو چهار شده جنگ کردند
جبل خود پیاده شده در پیش روی سپاه با جمعی از مردم دلیر جنگ کنان بر می شد و چهار پایان با گرش بسیار از آن
کوه بریزی افتادند و سپاه نیز با جنگ و جوشش از دنبال جبل بر می شدند تا نه روز بدین رحمت بر سر کوه آمدند
و سپاه فرانسه و رومی مرابحت کردند و جبل دور ز بر سر آن جبل ما بنام مردم از کوه فکلی بر آمدند و مردم را
نوید به تخیر بلا دو همسار ایتالیامیداد که از آنسوی کوه نمایان بود آنگاه آهنگ نشیب فرمود و چند روز فرا
از راه بیکسوی می کرد و سنگهای گرانند در هم شکسته فیلهای جنگی و مردم سپاه همرا عبور داد و بناک ایتالیای
در آمد و از شصت هزار مرد سپاهی که از اسپانیول با او کوچ داد سی هزار تن بناک ایتالیای رسید یک نمبر
دیگر در عبور از رودخانه و جنگها و گذشتن از کوه الف بهایکت رسیده بود و از آخر خاک سپانیول اول آریا
ایتالیای را پنجاه و نیم به پیود مع بقصر حذر روز برای آسودگی لشکر توشت کرده آنگاه بکنار شهر توژن که سبج
از بلاد ایتالیاست فرود شد و خواست تایش از ابدال را با خود دست کند و آب و آرزو برای لشکر
بگیرد و انجاعت سراز خدمت بر تافشید پس جبل پیشان غلبه جسته بمیان درازة آن شهر با ستاد و فرمان
داد تا جمیع مردم آن شهر را با شیخ بقل آوردند و اینجور مایه وحشت مردم ایتالیای گشت و از دور و نزدیک
بخدمت او آمدند و طریق اطاعت سپردند و مردم روم از این خبر حث در هم شدند و امانی شورتخا نه پنهان
که از راه سیلی نامور بگریج نوده بودند طلب داشتند تا دفع جبل کنند و سی پوز که بسم سرداری بزرگ
بود بان سپاهی نامعدود از شهر پرون فرستادند و او با سپاه خود باراضی لشکر دینی بکنار رودخانه شینس
فرود شد تا با هینسل مصاف دهد و جبل مردم خود را فر هم کرده با ایشان گفت بجانی آمده ایم که رحمت
از آنجا حال نماید اکنون با باید مردانه کوشید و صاحب مملکت شد یا برداکی گشته گشت و اگر نه هر دو
و هلاکت خیزی نیت و مردم را در جنگ یکدل و یکجفت کرد تا ناسی پونختت جبری بر رودخانه شینس بسته
لشکر خود را عبور داد و بدینسوی رودخانه لشکرگاه ساخت در این وقت که کی بمیان لشکر رومی افتاده
و چند تن و آرنجی کرده از میان بگریخت و شانی از غسل بر سردرخی بود که سنی پوز در زیر آن آسوده بود
ز نوران بدو رحمت رسانیدند و این هر دو را سپید تو بغال بگریخت با بکل روز دیگر هر دو سپاه در برابر هم

۵۲۶۸

درین کتاب

در این کتاب
تمام و یکون در روز یکشنبه
مشرق و غرب
در این کتاب
تمام و یکون در روز یکشنبه
مشرق و غرب
در این کتاب
تمام و یکون در روز یکشنبه
مشرق و غرب

جلد اول از کتاب اول باخ التواریخ

صف راست کردند و بی پوز سپاه فرانسه و لشکریاتایا در صف سوار بر راست و از آن سوی هبل سواران مغرب
 در برابر داشت و نایره حرب شتعالی یافت بعد از زمانی دراز سواران مغرب زمین جلادت کرده لشکر روم را
 در میان فرو گرفتند و ایشانرا در هم شکستند در میانه سی پوز خمی مکر برداشت چنانکه او را مجال درنگ نماند
 دادن با سپاه نبود پیش با جمعی از مردم خود جلادت ورزیده پرر از میدان حرب گاه بدر برد و روی بفرار نهاد
 سپاه او نیز از دنبال او بگریختند و لشکر هبل از ضای ایشان همی تاخست تا گنار رودخانه تو که رودی بس عظیم است
 سی پوز آن رودخانه بالشکر گذشت بفرمود جسر را بریند و این معنی مانع عبور سپاه هبل گشت و اگر نه سی پوز گرفتار
 میشد اما آن مردم که همسوز از رودخانه پو گذشتند و جسر را بریده یافتند با خدمت هبل آمدند و ملازمت حضرت او را
 اختیار کردند اما بعد از شکستن سی پوز سپهر نیش با سپاه خود از سیلی باتیال آمد و بفرمان امرای شورتخانه برآ
 دفع هبل کجا رودخانه ترینا آمده بالشکر سی پوز طغی شد چون این خبر به هبل رسید دشمن را آسوده نگذاشت
 سپاه خود را برداشته بجوالی لشکر گاه سپهر نیش آمد بدان نزدیکی که همه روز از بیم فارت میزدند و اموال کبکیرا
 برقت میبردند در اینوقت سپهر نیش با سی پوز گفت که من هر روز از لشکر گاه هبل فارت می آورم و چنان
 میدم که بروی غلبه خود بسم یافت اگر صواب دانی با او مصاف دهم و یکبار او را از میان برگیرم او در جواب
 گفت رزم با هبل از ضرر دور است و صلاح است که او را همچنان سرگشته بداریم تا زمستان آید و آنوقت
 ناچار است از یکجائی را اختیار کرده قرار بچرد تا بهار در آید چون چنین شود لشکر روم را یکبار بر آوریم
 و او را در محاصره اندازیم و همچنانش بداریم تا بر او ظفر جویم سپهر نیش بدین سخن ضاینداد و گفت اکنون شانزده
 هزار تن سپاهی از روم و پست هزار تن از دیگر اراضی حاضر است چرا باید با هبل مدارا کرد و فرمود مردم بجا
 جنگ آماده باشند و کور فرمود تا با دو هزار تن سواره و پیاده در میان درختان کینکا هی گرفتار کن
 باشد و جمعی نیش از رودخانه ترینا بگذرند و در سپاه دشمن های و هوئی انداخته بسوی کینکا فرار کنند
 بر کس از دنبال ایشان باز مردم گوزار کین پرون تا حمله را بقتل رسانند و خود نیز با شش هزار تن سواره
 از رودخانه ترینا بگذشتند اما در گذشتن چون آتش بارانی شدت آمد آب رودخانه فرونی گرفته بود
 جمعی از آن مردم بچرخ را هلاک ساخت و هر چه آن سوی شدند نیز از سرا و خستگی بد حال و بی قوت بودند در آنوقت
 آن قلیل مردم که نامور بودند کنار لشکر گاه هبل آمده های و هوئی در انداختند و لشکر مغرب و کرج از دنبال
 ایشان تا شن کرده نخستین بالشکر سپهر نیش دو چارگشته جنگ به پو شد و مردم کونیز از کینکا پرون چنان
 با مردم خود یار شدند و نایره حرب بالا گرفت و هبل فرمود تا فیلهای جنگی را در میان مردم روم تاخست و لشکر را
 نیز بکوشیدند تا سپاه روم کشته و شکسته شد و جمعی در زیر پای پیل رزم گشت و گروهی با شیخ و تیر جان بداد
 قلی از آن مردم جان بدر بردند و سپهر نیش تاب نیاورده با هر که از او باز مانده بود بشتر پلا سنیطیا گریخت
 و سی پوز نیز ناچار بار بر بسته بدان بلده شد و برود در آنجا محصور گشت و در این جنگ از مردم کرج بسیار کشته
 شده بود اما چون زمستان پیش آمد سبهای اهل کرج و فیلهای ایشان جلاد شدت سرا و رحمت برضی باران
 بردند و در آن زمستان هبل در میان شهرهای تایا بماند و سیرانی که از مردم روم بدست داشت با جمله

در این کتاب از تاریخ
 در این کتاب از تاریخ
 در این کتاب از تاریخ

در این کتاب از تاریخ
 در این کتاب از تاریخ
 در این کتاب از تاریخ

وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

از در هر بانی و سخاوت بیرون شده همه را از بندگانشان خلاص کرد و گفت باید بجا آمده ایم که شما را از
 و تعادلی دولت روم نجات دهم نه اینکه خود بازار بوم چون رستمان بسر رفت باز آواز جنگ نهاد
 جنگ نبل با سرولیس پنجاه و شصت و نه سال بعد از سقوط آدم هم بود
 در اول بهار هنبسل لشکر خود بکنار شهر آرتیم که یکی از بلاد تو شکانی است آمد تا با مردم روم نبرد از راه رود
 از دولت روم دو تن مرد سپهسالار لشکر کردند که یکبار نام سرولیس بود و آن دیگر رفلینیس و با سپاه از روم
 بیرون فرستادند نبل چون این خبر بشنید خواست تا پیش دستی کرده بر سر ایشان تا شن کند آنگاه راهی که بسیار
 نزدیک و صعب بود اختیار کرده همی طی مسافت کرد و یک زنجیر خیل داشت که از جمله خیلان باقی بود بر آن
 سوار گشت و چهار روز و سه شب در غلاب و گل بی راه سپار بود و به یکس در سپح شب خواب کرد و نیا بود
 و هواری منع چنان فرو گرفته بود که لشکریان بیدار شدند و در آن محلی که یکس گمان نجات نداشتیم
 هنبسل از کثرت زحمت تا نپنا گشت مع القصد آن راه را پایان برده بعرضه پر آب و علف رسیدند
 نبل در اینجا توقف نمود تا مردم آمده شوند و خواست تا فلینیس را نیز نیکو بشناسد و اخلاق او را باز آرد
 بکه تو اندازد او را فری دهد معلوم کرد که مردی با نخوت و فخر دست است و در طلب نام یک باشد در آنوقت
 هنبسل حکم داد تا سپاهیان تباحث و تاراج بلاد و امصاری که در آن حوالی بود مشغول شدند و آتش در درختان
 و باغ هتان مردم در زدند و اینکار بدان اندیشه کرد که آتش خشم فلینیس مشتعل کرد و روز و در آب یک جنگ کند
 و همچنان شد که او میخواست فلینیس مضطرب شد و جوش بر آورد و گفت یکم در راتیا یا نیست که نبل را که گشت
 فرسنگی روم آمده جواب گوید و آماده جنگ گشت هر چه مردم با او گفتند روزی چند صبوری کن
 تا سرولیس نیز برسد و سپاه او با لشکر تو متفق شود و مقصد نپنا و مقصود نبل همین بود آنگاه نبل راه تو سکار
 گذاشته بسوم روم همی تباحث و فلینیس از دنبال و همی روان بود و هنبسل او را از آبادانها دور میخواست
 و با خود نزدیک می نمود تا بجایی رسید که دریاچه سرایینین در دست راست بود و کوه گرتو نادر دست
 چپ است مقام را نبل برای جنگ اختیار کرد و خود با سپاه بر زبر کوه شده جمعی از پادگانها در میان دره
 بطرف راست کین باز داشت و گروهی از سواران را از جانب چپ کینسگاه فرمود و خود بجایی باستان
 که چشم دشمن نبودار باشد چون فلینیس رسید و هنبسل را از دور بدیدنی توانی بدان دره در آمد چون نزدیک
 دریاچه رسید نبل از پیش روی او در آمده مانع عبور روی گشت و این هنگام اول شب بود تا چار فلینیس
 انشب را در اینجا بماند و لشکر او از دنبال رسیده با او متحش شدند و یکی انشب را در اینجا بروز آوردند
 نبل با سپاه بر سر ایشان تباحث و آکروه که از چپ و راست باز داشته بود از کینسگاه بیرون نخواستند
 و جمعی از دنبال نیز در آمدند چنان چار سوی لشکر روم را فرو گرفتند که مجال صاف راست کردن بر آید
 ایشان نشد و جنگ در انداختند و فلینیس همی فریاد بر میداشت که مردی کنید و وضع دشمن نمایم و رومبان
 چون از هر جانب راه را مسدود دیدند بجنگ در آمدند و در میان میدان و فوغای جنگ فلینیس دست سوار
 گشته شد و لشکر روم گشته شدند و همی بدست مردم کینسج تعلق آمدند و جمعی خود را بدریا انداخته غرق گشتند و میان

۵۳۶۹

نبل

در این کتاب از تاریخ جهان آمده است که در سال ۵۳۶۹ میلادی که در ۱۱۴۰ هجری قمری است در روز پنجشنبه اول شهریور ماه در شهر آرتیم که یکی از بلاد تو شکانی است اتفاق افتاد که در آن وقت که در آنجا توقف نمودند تا مردم آمده شوند و خواست تا فلینیس را نیز نیکو بشناسد و اخلاق او را باز آرد بکه تو اندازد او را فری دهد معلوم کرد که مردی با نخوت و فخر دست است و در طلب نام یک باشد در آنوقت هنبسل حکم داد تا سپاهیان تباحث و تاراج بلاد و امصاری که در آن حوالی بود مشغول شدند و آتش در درختان و باغ هتان مردم در زدند و اینکار بدان اندیشه کرد که آتش خشم فلینیس مشتعل کرد و روز و در آب یک جنگ کند و همچنان شد که او میخواست فلینیس مضطرب شد و جوش بر آورد و گفت یکم در راتیا یا نیست که نبل را که گشت فرسنگی روم آمده جواب گوید و آماده جنگ گشت هر چه مردم با او گفتند روزی چند صبوری کن تا سرولیس نیز برسد و سپاه او با لشکر تو متفق شود و مقصد نپنا و مقصود نبل همین بود آنگاه نبل راه تو سکار گذاشته بسوم روم همی تباحث و فلینیس از دنبال و همی روان بود و هنبسل او را از آبادانها دور میخواست و با خود نزدیک می نمود تا بجایی رسید که دریاچه سرایینین در دست راست بود و کوه گرتو نادر دست چپ است مقام را نبل برای جنگ اختیار کرد و خود با سپاه بر زبر کوه شده جمعی از پادگانها در میان دره بطرف راست کین باز داشت و گروهی از سواران را از جانب چپ کینسگاه فرمود و خود بجایی باستان که چشم دشمن نبودار باشد چون فلینیس رسید و هنبسل را از دور بدیدنی توانی بدان دره در آمد چون نزدیک دریاچه رسید نبل از پیش روی او در آمده مانع عبور روی گشت و این هنگام اول شب بود تا چار فلینیس انشب را در اینجا بماند و لشکر او از دنبال رسیده با او متحش شدند و یکی انشب را در اینجا بروز آوردند نبل با سپاه بر سر ایشان تباحث و آکروه که از چپ و راست باز داشته بود از کینسگاه بیرون نخواستند و جمعی از دنبال نیز در آمدند چنان چار سوی لشکر روم را فرو گرفتند که مجال صاف راست کردن بر آید ایشان نشد و جنگ در انداختند و فلینیس همی فریاد بر میداشت که مردی کنید و وضع دشمن نمایم و رومبان چون از هر جانب راه را مسدود دیدند بجنگ در آمدند و در میان میدان و فوغای جنگ فلینیس دست سوار گشته شد و لشکر روم گشته شدند و همی بدست مردم کینسج تعلق آمدند و جمعی خود را بدریا انداخته غرق گشتند و میان

جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

شتران هم پشت شده و صف جنگ بشکافند و فرار کرده بجای دیگر شدند چون آن شب گذشت صبحگاه هبل بر ایشان تاخته و با
 و دستگیرداشت مع تصدیق زده هزارتن از سپاه روم در آن جنگ کشته شده و هزارتن برصفت تمام کویچه بروم آمدند
 اما بعد از این جنگ برچهره از مردم لایق سپهر شده بودند ایشانرا هبل در آن کرد تا مردم لایق را با خود همراهان کند و چندگاه
 خواست جند قلمینیس را در میان کشکان پیدا کند مکن نشد و از جمله سپاه هنبلس در این جنگ هزار و پانصد تن کشته شده
 بود و سی تن از سرکردگان بودند و اینجاست پشتر از مردم فرانس بود که ملازمت رکاب و جسته بودند پس هنبلس برای
 دلجویی لشکریانش را تعزیت بداشت و باز ماندگار استی بداد آنگاه برای مرده قح قتی را بگریخت فرستاد و این خبر
 برسانید مردم کویچه بغایت شاد شدند و بزعمی بزرگ بر پا کردند و عزم نمودند که لشکری برای اعانت نبرد هبل
 کیسل نمایند و گروهی را نیز بجنگ اسپانیول فرستاد و مردم کویچه از این مرده یکدیگر را مبارکبادی گفتند اما از آن سوی در روم
 فوغانی عظیم برخواست و در شور تمانه قرار بدان شد که گنشن قیمن سرکنسل باشد و سایر بزرگان شور تمانه از صوابیداد
 پرون نشوند چه قانون نیز همین بود که دیگران تابع سرکنسل باشند و عرض مردم روم آن بود که دی برای دین هنبلس

چاره اندیش

جنگ هبل با یونیس چهارصد و سیصد و هشتاد سال بعد از هبوط آدم بود

۵۳۷۰

چون هنبلس کیسل در اراضی ایالتی با هر جانب تا شن کرد چنانکه مذکور شد جم بالشکریان گفت که بنور وقت آنست
 که بر شهر روم شویم و جنگ در اندازیم بلکه پیادایش از ذلیل تر و ضعیف تر است و لشکر خود را برداشته به سوی
 تاحت و تبارج مشغول شد و هر قبیل را از دوستان دولت روم میدانست قلع و قمع همی کرد تا شهر ادیریا که بر لب
 دریای نیست تاحت و هر مال و زر در هر جا پاش بر گرفت و بر سپاهیان منت کرد و از آنجا بشهر پانیا که هم
 بلده ایست در کنار بحر آمد و عظیم اراضی روم را آشفته ساخت در این وقت گنشن قیمن که سرکنسل بود و یونیس را یکی
 از بزرگان شور تمانه بود با اتفاق خود برداشته بالشکری هزاران روم پرون شد اما قرار قیمن آن بود که تا ظفر
 خود را معاینه کند با هنبلس مصاف ندید و بلا جرم چون با هبل نزدیک شد مردم خود را فرود کرده کرد لشکر کاخ خویش
 خدقی کرد و نشست هبل خواست ایشانرا بجنگ برانجیزد تا کنان آن خندق را تا شن کرد و ایشان در جا
 نخبیدند و جنگ در پیوستند اگر چه در ظاهر هنبلس آنها را جلالت میکرد اما در همان اندیشناک شد
 که مردم روم با چنین لشکر آراسته همانا کبیدی اندیشیده اند که بجنگ در نیایند و خواست ایشانرا بدید دیگر
 از جای برای آنچیز فرمان داد تا لشکریان هر دیه و قریه که در آن اراضی بود تاختند و بسوزند همچنان سپاه روم
 در جای خود آسوده بود آنگاه هبل از آن مقام کوچ داده بجانب دیگر رفت تا لشکر روم را از جای
 بجنباند در این وقت ردیمان از شای و جنبش آمدند مکن برکنز با او نه پیوستند و هر منزل میرسیدند که خود خدقی
 میکرد و بگراست خود مشغول میشدند و اگر از پی خوردنی و از زود کس میفرستادند چندان مردم بانوه میشدند
 که مرایشانرا از سپاه هبل زیانی نبود بلکه گاه گاه جارت و جلد دتی کرده بلشکر کا هنبلس زخمی میرسیدند و
 از اینکه سلوک اندک لشکر روم دل قوی کردند اما هنبلس بر غنیمت که بدست میکرد و چندگاه آرزو
 فرسهم میورد در شهر گپانیا ایستاد تا چون زمستان در آید در آنجا سکون فرماید و در بهار باز بر سر

وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

آید و قبضین چون اینمخی را دانسته بود عزم آن داشت که هنگام غربت جبل به کپا یا بر سر او تاختن کند و او را
 پراکنده سازد لاجرم در طرق و شوارع آن بلده در هر جا لشکری برکاشت و خود بر مرکوبی شده در برابر هینسل
 کرد و هینسل که مردی دانشور بود بر رسید که آن بلا که در بر او رود به ایتالیا بر قبضین فرود آورده بد آن مبتلا
 و خود را از چار سوی در میان لشکر پیکانها یافت پس از پی چاره دو هزار سرگاد فرستاد که در هر یک را در شاخ
 شاخه از زربست و شبانگاه آتش در آن در زما در زده آن کاوه را در آن پشته که لشکر کاوه قبضین بود را کرد چون
 گرمی آتش در کاوه و اثر کرد آشفته بسوی لشکر کاوه قبضین تابخشند و رویان چنان دانستند که اینک جبل بسیار
 بگنج در آمده پس لشکریان یکباره از جای بجنبیدند و بسوی آن روشنائی تابخشند در اینوقت جبل چون
 دشمن را بجانب دیگر شتول یافت و سر راه را از خصم نهی دید کوچ داده باستعمال تمام از آن شکننا گذشت و قبضین
 قبضین آگاه شد که کار از دست شده بود در این هنگام زمانی پیش آمد که قبضین برای عبادتی معین بایست بروا
 شود و آن فریضه ادا نماید پس با منوسیس فرمود که از جای بجنبند تا او مراجعت کند و خود بروم آمد و غلبت او
 بعضی منوسیس رسانیدند که بعضی از چهار پایان سپاه هینسل در چریدنگاهی پناهند که آوردن آن دو اسب را
 بغارت سهل تواند بود پس گروهی از لشکریان را برداشته بدان مرتع شتافت و چند تن را کشته آن چهار پایان
 به لشکر کاوه خویش آورد آنگاه نامه نزد یک امرای شور تخانه روم فرستاد که تا کنون قبضین مانع بود که من جنگی
 در افکنم و لشکر دشمن را در بزم سکتم اینک در غیبت او نصرتی کرده ام و اینمخی را چنان جلوه داد که امرای
 شور تخانه حکم دادند که یکروز منوسیس فرما کند از لشکر باشد و یکروز قبضین محسوم شود که هر دو رگیت قبضین
 پذیرفت و قرار شد که یک نیمه لشکر ویرا باشد و نیمی منوسیس را اما جبل چون از کشکشان آگاه شد
 بغایت شاد گشت و ددای برای منوسیس کترو لشکری بکین باز داشت تا با او مصاف دهد و منوسیس چون
 سخت قنبر و سبک بود جلالت و وزیده بگنج در آمد و هینسل چون شیر صید یافته بزرگ گاه شاد و در حلقه
 نخستین منوسیس و سپاه او را در بزم شکسته پراکنده ساخت قبضین از کار او سخت بر سید و لشکر این طلب
 داشته فرمود دیگر سخنان منوسیس را معتبر ندانند و حکم او را بکار نیندند و منوسیس نیز بکفرت او آمده
 بخطای خود اعتراف نمود و از وی عذر بخو است در اینوقت کار مملکت اسپانول اندک آشفته گشت از هر دو
 که هینسل جمعی از اطفال بزرگان آن مملکت را بگروگان آورده در شهر بگنتم بجای در دویشت نرا بست
 با ستار که حاکم آن بلده بود سپرد تا امانی آن مملکت سراز دست بر تابد و غیبت جبل بلا کس که یکی از مردم اسپانول
 بود بانستاز را ترغیب کرد که قوت اگر آن اطفال را را با ساخته بسوی اسپانول کیسل فرمانی و من مالقات
 در آن اراضی رفه رساند بدان مملکت را از دولت که تیج شاکر در ارضی گنم بانستاز فریب او را خورده اطفال را بوی
 سپرد که با وطن خویش برساند اما آبلاکسن از درنا راستی پرون شده اطفال بزرگان اسپانول را بروم آورد
 امرای شور تخانه ایش نرا بزد پدر و مادر فرستادند و اینمخی سبب دوستی مردم اسپانول بدولت روم شد
 و از دولت که تیج نیز بخیده خاطر کشد از پس نیوا قوه بزرگان شور تخانه روم چنان شوری افکنند که پنا
 باراضی اسپانول نامور کرده تا با مردم که تیج بزد از زما بیدو کار را مملکت را آشفته سازند تا هرگز نتوانند لشکر

در این وقت که منوسیس را خبر رسید که لشکر او را در بزم شکسته پراکنده ساخت قبضین از کار او سخت بر سید و لشکر این طلب داشته فرمود دیگر سخنان منوسیس را معتبر ندانند و حکم او را بکار نیندند و منوسیس نیز بکفرت او آمده بخطای خود اعتراف نمود و از وی عذر بخو است در اینوقت کار مملکت اسپانول اندک آشفته گشت از هر دو که هینسل جمعی از اطفال بزرگان آن مملکت را بگروگان آورده در شهر بگنتم بجای در دویشت نرا بست با ستار که حاکم آن بلده بود سپرد تا امانی آن مملکت سراز دست بر تابد و غیبت جبل بلا کس که یکی از مردم اسپانول بود بانستاز را ترغیب کرد که قوت اگر آن اطفال را را با ساخته بسوی اسپانول کیسل فرمانی و من مالقات در آن اراضی رفه رساند بدان مملکت را از دولت که تیج شاکر در ارضی گنم بانستاز فریب او را خورده اطفال را بوی سپرد که با وطن خویش برساند اما آبلاکسن از درنا راستی پرون شده اطفال بزرگان اسپانول را بروم آورد امرای شور تخانه ایش نرا بزد پدر و مادر فرستادند و اینمخی سبب دوستی مردم اسپانول بدولت روم شد و از دولت که تیج نیز بخیده خاطر کشد از پس نیوا قوه بزرگان شور تخانه روم چنان شوری افکنند که پنا باراضی اسپانول نامور کرده تا با مردم که تیج بزد از زما بیدو کار را مملکت را آشفته سازند تا هرگز نتوانند لشکر

جلد اول از کتاب تاریخ التواریخ

با عانت نبل بجاک روم فرستاد پس سپینوار اسپهسالاری داده بسوی اسپین فرستادند و او در سپانیول با بکتر که از جانب
 بکتر بود رزم در انداخت و دست و پنج کشی جنگی از مردم کرج بگرفت تاکنون لشکر روم بسوی اسپین از رودخانه ایتر
 گذر کرده بود علی بک سپینوار در بعضی از اراضی اسپین نشین فرمود و از این سوی در اول بهار امرای شورخانه روم ترخیص کردند
 آئینش ناپس را از میان شورخانه اشجاب کرده به اسپهسالاری برگزیدند تا اعداد جنگ کرده با نبل مصاف دهند و ایشان
 بالشکری که بر گردان آراستگی سپاهی از روم در نشد بود کوچ داده بکنار رود ایتیس در جنب شهر آلیا فرود
 شدند و منسل در این وقت زیاده از ده روز خوردنی نداشت و آئینش بر آن بود که با نبل مصاف دهد و کار در آنجا
 بگذارد تا آنگاه که بر لشکر کرج ظفر تو انداخت اما او زو بر آن بود که در جنگ تاخیر نکند و با استعمال تمام با نبل رزم
 دهد و عاقبت کار بر آن قرار گرفت که از این دو هر یک بگردد فرما کند از لشکر باشد تا اگر خطائی رود امرای شورخانه
 گناه کار باشند پس چون نوبت به تو رسید فرمان جنگ داد و از دور روی سپاه صف راست کردند و مردم
 روم بیشتر از هزار سواره و بیست هزار پیاده بود و منسل چهل هزار پیاده و ده هزار تن سواره داشت علی بک نبل
 با ستاد و مینه و میره را برار است و از آن سوی تو در جانب میسره شد و آئینش در قلب عای گرفت و نایزه قال
 اشغال یافت از جانب شیخ و تیر در هم رانده مردم مرکب بجاک و خون انداختند در این وقت سپاه سواره کرج هر
 پیادگان رومی را که رفته جلاد تمام آشکار ساختند و از ایشان می کشیدند در میان آئینش چندین زخم مکرر یافته عاقبت
 مقتول گشت و پشاد تن از بزرگان شورخانه و چند تن از خبرالان بزرگ بجاک در افتادند و هر دو لشکر همی گوشه
 تا بعضی از هزار تن از سپاه روم گشته شد در این وقت نبل بر مکانی بلند برآمد و فریاد کرد که ای مردم کرج بگریزید
 بازوی قوی دیگر از این مردم مقتول سازید و بر اینجاست رحم کنید و ده هزار تن از مردم روم که عارس لشکر گاه
 بودند قدم پیش گذاشته آلات حرب فرود بخشیدند و گفتند باندگان و اسیران شما ایم از خون ما بگذرید پس ایشان ای
 شدند و احمال و اشغال آن سپاه جمیعاً بینه مردم کرج گشت اما او زو با پشاد تن سواره از میان بگریخت و خود را شهر
 کوچکی که تو نویسی نام داشت رسانید علی بک چهار هزار تن از سپاه روم نجات یافت و از لشکر نبل چهار هزار تن
 از مردم فرانسه و هزار و پانصد تن از اهل سپانیول و دویست تن سواره از لشکر کرج گشته شده بود نبل سوار
 سپاه خود را بیکو خواست چه در آن جنگ یک بکشیدند از پس این فتح ما را بال که یکی از سرداران بزرگ کرج
 بود با منسل گفت که وقت اگر بجانب روم تاخیر کنی و آن بلده را مستخر فرمائی منسل چون در وقت بازوی سپاه
 خود میدید که اینجاست پایان برند یعنی را تاخیر نداشت و کوباد خود را برای مرده بکرج فرستاد و بیکبار بکشته
 که از آن گشت گشته شدگان رومی بدر کرده بودند بارغان بزرگان شورخانه انفاذ داشت و خوشتر است که بر
 او زو لشکر فرستند تا که روم را نهایت برود چون کوب بکرج رسید و آن خبر بگذاشت مردم بمش شادمان شدند
 اما در فرستادن مال و مردم مسامحه روش چه جسمی از بزرگان شورخانه از دل فریادند که کار نبل چنین
 کرد و برخی از دوستان او اعانت میکردند که سپاه از بهر او فرستاده شود عاقبت الا مکرور با سپانیول فرستاد
 و حکم دادند که از آنجا بیست هزار تن پیاده و چهار هزار تن سواره برداشته با عانت نبل برود چون گواز کرج
 بدر شد از دنبال او یکی دیگر برای آن سپاه فرستادند و ایشانرا بخدمتی دیگر نامورد داشتند و کویون با سپانیول رسید

در این وقت که نبل در لشکر کرج بود و در آنجا با نبل مصاف میدادند و در آن وقت که نبل در لشکر کرج بود و در آنجا با نبل مصاف میدادند و در آن وقت که نبل در لشکر کرج بود و در آنجا با نبل مصاف میدادند

و آن کار کرد

وقایع بعد از بسطو آدم تا هجرت

و آن کار پرده شده دیگر باره بگریختن مریخت نمود و بعد از اصرار تمام قرار شد که دوازده هزار تن پیاده و دویست هزار و پانصد تن سواره با عانت هینسل نامور دوازده دیگر باره اعدای هینسل فتنه انگیز شدند و گذاشتند شکر با عانت او نامور شود اما هینسل رستان آنسال را در شهر گنوا سکون و زید تا به پسند روز کار چشپس خواهد آورد و روز تار و سپاه او ضعیف شد چندانکه در مملکت پیکانه اورا پست و شش هزار سپاه ده و نه هزار سواره بود

دوازده هزار تن پیاده و دویست هزار و پانصد تن سواره

۵۳۷۱

امیر شدن بنوبست رویان پنجاه و سیصد و هفتاد و یکسال بعد از بسطو آدم تم بود مردم گریختن چون ضعف سپاه هینسل پدید آمدنش کس نزد آمدند و بان برادر بنبل که در سپای نیول فرما گذار و سپه سالار بود فرستادند که سپاه خود را برداشته با عانت برادر شتاب کن اسدروبال معروض داشت که چون من از این مملکت بیرون شوم سپاه روم باین اراضی در شوند و فرو گیرند امرای شور تخانه گریختن امکان را با گروهی از لشکریان نامور با سپای نیول فرمودند و اسدروبال از آنجا کوچ داده تا بنجد مت بنبل شتابد بزرگان شور تخانه روم چون از این کار آگاه شدند لشکری با سپای نیول فرستاده بعضی از اراضی آن مملکت را فرو گرفتند و گروهی را نامور ساخته تا سر راه بر اسدروبال گرفتند گذاشتند که با عانت بنبل رفته خود را بدور رساند و از جانب دیگر جمعی را بر سر جزیره سردن فرستادند تا با هم که سرداری از دولت گریختن بود جنگ در انداختند و او را شکست دوازده هزار تن از مردم گریختن را اسیر کرده و مجبور ساختند بنوبست و گنوا نیز در آن جنگ گرفتار شدند

دوازده هزار تن پیاده و دویست هزار و پانصد تن سواره

۵۳۷۲

محصور شدن هینسل در گنوا پنجاه و سیصد و هفتاد و دو سال بعد از بسطو آدم تم بود چون در ایام رستان بنبل در گنوا توقف فرمود و چنانکه مذکور شد سپاه او اندک بود و فریبش یکی از لشکری شور تخانه بود از جانب سر کنسل نامور شده با سپاهی عظیم بسوی گنوا کوچ داد و بدان اراضی شده طرف و شواخ از آمد و شد با گنوا آمد و داشت در راه خوردنی و کشیدن آذوقه بر لشکر بنبل بر بست دو سال بدینگونه روزگار گذارند و سپاه بنبل چون اندک بود نیروی متعلقه و متعلقه با خود نمیدید

دوازده هزار تن پیاده و دویست هزار و پانصد تن سواره

۵۳۷۳

آمدن مجلس برای محاصره هینسل پنجاه و سیصد و هفتاد و سه سال بعد از بسطو آدم تم بود چون زمان توقف بنبل در گنوا بدر گذشت و دفع سپاه روم را تو است که مردم روم قوی دل شدند و فریبش جلالت و زید همت پیش گذاشت و اطراف گنوا را فرو گرفت در اینوقت بنبل اندک محصور شدگان در گنوا سکن داشت با خود اندیشید که اگر سپاه بر آورد با فریبش رزم دهد و ظفر نیاید یکبار عرضند بلاک و دمار خواهد بود پس چنان صواب شد که عزیمت روم فرماید

۵۳۷۴

حزم بنبل بطرف شهر روم پنجاه و سیصد و هفتاد و چهار سال بعد از بسطو آدم تم بود چون بنبل چند که در گنوا سکون و زید از دولت گریختن کس با عانت او نیامد با خود اندیشید که اکنون سپاه روم در اطراف گنوا باشند و در روم آن لشکر که پدید آید بر خیزد فریبش نخواهد بود و من چون بجانب روم گریختن کم فریبش نیز آشفته کرد و دوازده محاصره گنوا دست باز دارد و بر آرزو و خوردنی که در آن بلده انباشته کرده محفوظ ماند پس سپاه خود را برداشته بجانب روم می تاخت تا کاه انالی شور تخانه آکمی یافتند که اینک بنبل از راه در میرسد ایشان حمت اندیشناک شدند و از هر جانب لشکر با رها حاضر کرده سپاهی در هم پیوستند

دوازده هزار تن پیاده و دویست هزار و پانصد تن سواره

جلد اول از کتاب اول تاریخ التواریخ

تاریخ التواریخ
جلد اول
کتاب اول
فصل اول

و قیاس را بر آنچه سپهسالاری دادند و او سپاه خود را برداشته از روم بدر شد و از آن سوی نخل نیز در رسیده بر دو سپاه دست
کرده اما ده جنگ شد در این وقت با دو بارانی برخواست که یکس را جمال جنگ نامند ناچار جانین بر جای بایستادند پس
از باران مضاف دهند اما نخل از این عادت لول شد و آنرا بفال بدگشت چه بوقت عزم تنجر روم میفرمودند
عادت میدرخ الفقه آن روز گذشت و کاری ساخته نشد روز دیگر سبیل سپاه خود را فرمان داد تا هر دیه و قریه که در آن
بلده روم بود خراب ساختند و خستند و هر بال و زر که داشتند برگرفتند و معبدی که رومیان را در پرون شهر بود نیز
فرو گرفتند و از آنجا اموال بسیار بدست مردم که تاج افی در این وقت بعضی سبیل رسید که از جانب روم لشکر
سوی اسپانیول نامور شده اینمخی فاطر سبیل را آشفته ساخت که در اینستین چه عادت شده که رومیان بدست
لشکر رند خود عزم کرد که مردم خود را برداشته بجانب کپوا کوچ دهد تا سبیل آن بلده را لشکر روم در
غلبت او فرو گیرند

۵۳۷۴

طوس بهرام بن شاپور در مملکت ایران پنج هزار و سیصد و هفتاد و چهار سال بعد از مبوط آدم بود
بهرام بن شاپور بعد از پدر صاحب تاج و تکرش و بر کرسی مملکت برآمده فرمان گذاران ایران را نرم کردن فرو
ساخت چنانکه امر و نخی و در ایطع و تقاد شدند لاجرم دست قوی یافته بر اراضی عراق عرب غلبت و در آن نواحی
بعضی بلده و دیه عمارت کرد و قریب باراضی نوز نطقه که اکنون بقسطنطنیه مشهور است شهری بنیان کرد که بیشتر
اساس آن بنیان از احوار مغوره بود و آنشکده نیز باخت که یک بزرگ و محکم بود و مدت سلطنت او
در ایران چهل و هشت سال بود و گویند لقب او کورزیست

۵۳۷۵

جنگ مردم کرج با رومیان در مملکت اسپانیول پنج هزار و سیصد و هفتاد و چهار سال بعد از مبوط آدم بود
از جانب دولت کرج ستن سپهسالار در ارض اسپانیول بود نخست اسدروبال پسر جنگو که در تحت فرمان لشکری دلاورد
و آن دیگر اسدروبال پسر جنگو بود که هم جدا گانه سپاهی داشت و ستم نمیکرد که نیز جمعی از ابطال رجال در پیرامون وی بودند
و ایشان را راضی سپنتین را بنظم و نسق داشتند و از جانب روم دو تن سردار جلادت پیشه برای تنجر سپنتین نامور شدند
یکی را نام گینس بود و آن دیگر را بلیستین نامیدند و ایشان با لشکری خود نحو از بعزم جنگ انانی کرج کمر بستوار
کردند و گینس باسی هزار مرد از قبایل سلتی برنی و بعضی از مردم روم آپاک برداشتند و بال پسر جنگو کرد و بلیستین بر
جنگ دیگران میباشده قدم جلادت پیش گذاشت و پسر جنگو و کوبام مردم خود با استقبال جنگ او شتافته
صف راست کردند و جنگ در پیوسته در حمله نخستین بلیستین راه فراد پیش گرفته بریت شد و مردم روم که با او بودند
گشته و بعضی پراکنده گشتند اما از آنسوی که مضاف با گینس بایست داد اسدروبال پسر جنگو اهدا لشکر کرده نخست
دستی نیسا که کی از جزایران کرج بود با آیدنی بلیستین که از بزرگ زادگان اسپانیول بود عهد مودت محکم کرده و
از مردان اسپنتین را برداشته بخدمت اسدروبال پوست و با گینس هسی رزم داد چندین مضاف در میان ایشان
واقع شد اگر چه رومیان سخت کوشیدند اما عاقبت گشته شدند و گینس از پیش بدر رفت و مردم کرج خضر جسد آنها ازین کرد
و جنگ کرج با روم مملکت اسپانیول اندک اندک روی بوی رانی نهاد
طوس بلیستین در مملکت مصر پنج هزار و سیصد و هفتاد و شش سال بعد از مبوط آدم بود

۵۳۷۶

تاریخ التواریخ
جلد اول
کتاب اول
فصل اول
در این کتاب
تاریخ التواریخ
جلد اول
کتاب اول
فصل اول
در این کتاب
تاریخ التواریخ
جلد اول
کتاب اول
فصل اول

تاریخ التواریخ

وقایع بعد از بسط و آوتم تا هجرت

بطریق فلیتر بعد از او بر تختش تخت ملک برآمد و بر مملکت مصر سیلا جسته پادشاهی یافت و مردم امر و نهی او را کردند و بنا بر
 میطیع و منقاد شدند و چون کار او در سلطنت بقوام آمد روزگار خویش را همه جزور و طرب گذرانید و بیسج و قنیه از یهو
 و لعب فرو گذاشت عاقبت از کثرت شرب خمر مزاج او ضعیف گشت و اندک اندک رنجور گشته هم بدان ایام
 از جهان باریست مدت سلطنت او دوازده سال بود و شرف قریبا که در کن رشقی فرات است از بنای او است
 سکنش بگر بنبل در مملکت ایالتا پنجاه و هشت سال بعد از بسط و آوتم بود

چون سپاه روم در اسپانیول گشته شدند اسدروبال دل قوی کرده سپاهی را محصور فرمایم ساخت و عزم کرد
 که خود را بمملکت ایالتا رسانیده بخدمت برادر خود مینسل پیوسته کرد و اینیونس که از دولت روم در مملکت فرسید در راه
 سئل بین حکومت داشت سپاهی فرمایم کرده بر مر راه اسدروبال آمد تا او را از عبور مملکت ایالتا مانعت فرمایم
 اندر و بال صلاح کار خود در جنگ با فرانس نهانست پنجاه از نیونس از کوه الف عبور نمود و چون مخفی آن راه را بل
 سهل کرده بود بسوالت بگذشت در اینوقت از جانب دولت روم کلا دینس نیزه سپیداری لشکر داشت
 و بدان بود که آن بلاد و امصار را که فرما گذار بود و در بنبل متصرف شده است داد نماید و لشکر خود را در حدود
 و شعور مملکت ایالتا میداشت از فضا اسدروبال نامه بنزدیک برادر کشا شده تا او را از رسیدن خود و کشیدن
 لشکر آگهی بخشد و آن نامه را بدست یکی تیرپی سپرده بسوی بنبل کیسل فرمود یکی از مردم نیزه او را گرفته بنزد سپیدار
 آورد چون نیرو بدان راز آگاه گشت عزم کرد که اسدروبال را از پیوستن با بنبل مانع شود پس سی و پنجاه تن از لشکر
 خود را در برابر مینسل باز داشت و کرد لشکر گاه ایشانرا خدقی کرده فرمود بنبل را از حرکت مانع باشد و بخود
 هفت هزار تن مرد مبارز برداشته نمیشی از لشکر گاه بدر شد و بجانب اسدروبال تاختن کرد و چون بنگ از
 آبادانی دور شد مردم خود را از قصد خویش خبر کرد و از آنسوی نیونس چون دانست که اسدروبال از کوه
 الف عبور کرده از دنبال او تاخت و همه روزه از هشی اسدروبال کوچ میداد و این هر دو لشکر یکدیگر را
 معاینه میگردید و چون جانین از هم خوفناک بودند صاف میدادند در اینوقت شبانگهی نیزه با سپاه خود لشکر
 یویس پیوست و هر دو لشکر قوی دل شدند و نیرو بدان اندیشه بود که اسدروبال نداند که سپاه روم با یویس
 پیوسته تا ایشانرا بچشم تجارت کرد و جنگ در اندازد و سکنه شود اما صبحگاه چون اسدروبال بدانجا گشت گریست
 دو یافت که بدان گروه سپاهی ملحق شده هم کرد که بماد بر بنبل بلانی نازل شده که نیرو جمال یافته و با عانت یویس
 آمده و عزم کرد که دشمن را بجای گذارد و خود را به لشکر گاه بنبل رساند پس چون لشی از شب بگذشت چند تن
 را پنهان داشته با سپاه خود باستجال کوچ داد و چون تسدری از راه به پیود راه نمایان فرار کردند و او را
 در پامان سرگردان گذاشتند ناچار کنار رودخانه مطار نش را بهی طی سافت میکرد و در اندیشه بود که چگونه
 از آن رودخانه تواند گذشت اما صبحگاه چون نیزه بر فرار اسدروبال و توقف یافت از دنبال او تاخت و چنانکه
 برور رسید ناگاه اسدروبال بر فضای خود گریسته سپاه دشمن را دید که مانند سیلاب بتساب بود تا چار دل جنگ
 نهاد و غمان بر تافته خود را راست کرد و گروهی از پیادگان سپاه را بر لب تنگانی باز داشت تا لشکر
 دشمن بر ایشان تیر کلا تیر تیر گشته کرد و خود در قلب سپاه جای گرفته تقسیم داد که یا دفع اعدا کند و اگر نه جان بر

در این وقت که اسدروبال در مملکت ایالتا بود و در راه سپاه فرمایم کرده بر مر راه اسدروبال آمد تا او را از عبور مملکت ایالتا مانعت فرمایم

در این وقت که اسدروبال در مملکت ایالتا بود و در راه سپاه فرمایم کرده بر مر راه اسدروبال آمد تا او را از عبور مملکت ایالتا مانعت فرمایم

در این وقت که اسدروبال در مملکت ایالتا بود و در راه سپاه فرمایم کرده بر مر راه اسدروبال آمد تا او را از عبور مملکت ایالتا مانعت فرمایم

جلد اول از کتاب قولناخ التواریخ

آن کارند صح القصبه بازار گیرودار رواج یافت و تن جنگجویان رواج و سهام را آماج گشت از بردوسوی مردان جنگ سخت بکشیدند و از یکدیگر بسی بنام و خون کشتند زمانی دراز کار پیشکونه گذشت عاقبه دلا مشرک کریم تختی گشت و مینه و سیره مکتبه شده راه نبره میت پیش گرفتند چون اسدروبال چنان دید گشت من مرک را از این زمین گزیده دانم و اسب بزود با سپاه دشمن محله بروی شیخ برکشیده پیروی می تاخت و مرد و مرکب بروی بسم تختی و آرمهای مکرر در سیده در میان هرگاه پاره پاره گشت در این جنگ پنجاه و پنج هزار تن از پیادگان کرج کشته شدند و شش هزار سواره ایشان هم کشته گشت و از مردم روم بیست هزار تن قتل رسید با این نفرات مردم روم سخت از پایندگی سپاه کرج بر رسیدند با محله نبره از پس این فتح رجعت کرده بسوی لشکرگاه خود می برفت و همه جا شبانه علی مسافت کرده بر رویه و بلده رسید این مرده بتاد و اسباب سرور و طرب بر پای کرده بگذشت و روز ششم به لشکرگاه خود رسید و سر اسدروبال را بدست کسی داده تا در میان لشکریان نبل در انداخت و چون آنرا نزد نبل نبردند و او سر برادر را دید آه کرد و بدانت دیگر از دولت کرج کاری ساخته نخواهد شد و او را اعانت نخواهد کرد بر نامردی ایشان افسوس خورد و سپاه خود را برداشته با میان خاک ایتالیا آورد و مرگدگان لشکر را انجمن کرده با ایشان گفت که بزرگان کرج از برای مانه زرفرستان دندونه اعداد لشکر کردند و اکنون که ما را ناز و غم باشد و نه یا و زریستن در این باره راضی صعب است

غلبه پیروز در مملکت پانیول پنجاه و سیصد و هشتاد و نه سال بعد از بسطوط آدم تم بود

۵۳۷۹

پیونیک از بزرگان روم بود و آن جلالت داشت که شیر در مصاف از او پهلو تپی کردی و پیل در میدان با او حریف آمدندان بودی در این وقت بزرگان شورتخانه او را سپاهی لایق داده به شخرا پانیول مورسان و پیونیک لشکر خود از روم کوچ داده بنامک این چنین آمد و با هم بود که چندین مصاف داده در هر جنگ نصرت یافت و سپاه کرج را در هم شکسته از اراضی این چنین پراکنده ساخت و عاقبه دلا مر تمان آن مملکت را تحت فرمان دولت روم آورد و در این سال یکی از بزرگان زادگان مملکت افریقیه که میثا نام داشت از دولت کرج رو بر تاقه بشهر روم آمد و سینه گشکن کی یکی از کنسلهای بزرگ روم بود دولت کرج پناه آورد

سختی و در این سال

کنسل شدن پیونیک و آمدن او بکنگ نبل پنجاه و سیصد و هشتاد و نه سال بعد از بسطوط آدم بود

۵۳۸۰

پیونیک چون کار مملکت پانیول را بنظام کرد در جهت نموده به روم آمد و در این بین کام سی ساله بود و در میان چنان بزمای او را باز داشتند او را کنسلی بزرگ دادند و از این روی که قرار بدان بود که هر سال دو تن کنسل بزرگ برای جنگ معین باشد یعنی رئیس و رئیس کرجش را که هم از بزرگان شورتخانه بود با سپه شریک کرده این بر دورا نامور ساختند که بر دفع دشمن خرسینند و پیونیک را سیلی بار ارضی افریقیه شود و آن مملکت را سخر فرماید و نیسی رئیس کرجش از حای مینسل تا زود بر جا او را پسند نبرد از باید پس پیونیک خود را برداشته از راه سینلی با فرقیان دوست بلده ایتکار محصور ساخت و هر رویه و قریه که در اطراف آن شهر بود خرب و ویران نمود در این وقت سینگش که از روم کرج پناه جسته بود با مردی که اسدروبال نام داشت از جانب بزرگان کرج پهسالاری یافت با سپاه عظیم بکنگ پیونیک فرستاد و در کنار آیتیکا با او مصاف دادند بعد از گیرودار بسیار پیونیک نصرت جت و لشکر

سختی و در این سال

کنسل شدن پیونیک و آمدن او بکنگ نبل پنجاه و سیصد و هشتاد و نه سال بعد از بسطوط آدم بود
 در این وقت بزرگان شورتخانه او را سپاهی لایق داده به شخرا پانیول مورسان و پیونیک لشکر خود از روم کوچ داده بنامک این چنین آمد و با هم بود که چندین مصاف داده در هر جنگ نصرت یافت و سپاه کرج را در هم شکسته از اراضی این چنین پراکنده ساخت و عاقبه دلا مر تمان آن مملکت را تحت فرمان دولت روم آورد و در این سال یکی از بزرگان زادگان مملکت افریقیه که میثا نام داشت از دولت کرج رو بر تاقه بشهر روم آمد و سینه گشکن کی یکی از کنسلهای بزرگ روم بود دولت کرج پناه آورد

وقایع بعد از سقوط آدم تا هجرت

کریج را در هبسم شکست جمعی کثیر از اجتماع را قتل آورد و یکس را زنده دستگیر نمود چون انجیر کبریج رسید بزرگان شورتخانه
بر اسناک شدند و انجمن کرده کار بدان نهادند که چنانچه دولت روم آرد در مصالحه بیرون شود و سی تن از بزرگان شورتخانه
برای مصالحه نزدیک سپیوشا فرستادند و حضرت او چنین برخاک نهاده اظهار سکنت و فراغت نمودند و بنیال را در هبسم
که ورزیده سزافش و علامت فرمودند سپیو در جواب گفت که من در اینجا برای مصالحه نیامدم بلکه برای تخریب مملکت بیستم
شامه ام اکنون که شما سخن از صلح میزنید هم بگفته و فرمودم تا بدان شرط باشد تا طریق صلح سپرم که بر کس از اسناک
روم کبریج کریمه است یا در جنگ اسیر شده است اگر همه از پیوستگان مردم دوم باشد مانند اهل فرانس و جزان حضرت
انصاف دهد و دیگر آنکه هر مرد سپاهی که در میان فرانس و ایتالیا دارد بسوی خود طلب کند و هرگز از این مملکت
اسپانیول بفرستید مگر آنکه فرما کند از آن اراضی که از جانب ما باشد اجازت فرماید و هر جزیره که در این مملکت
سخر کرده آید بدولت روم توفیق نماید و هر کشتی جنگی که از سخت روز تا کنون از رویان بدست کرده آید سرد
سازید و از انجلیست کشتی تک سپیو بود و دیگر آنکه هر سال پانصد هزار کیال کندم و سیصد هزار کیال جو و سینه
سپین برسم خراج روم فرستید و هرگز از این شرایط عدول نفرمایید هم اکنون اگر بدین گفته رضا دهید کس بدولت روم
فرستد از بزرگان شورتخانه بدین مصالحه رخصت طلبم بزرگان کبریج چون ناچار بودند بدین سخن رضا دادند پس سپیو
برای رخصت مصالحه کس بوم فرستاد و بزرگان کبریج بنیال را طلب داشتند

۵۲۸۲

مقرر شدن بنیال در دولت کبریج چهارصد و هشتاد و دو سال بعد از سقوط آدم بود

چون نامه سپیو به بزرگان شورتخانه روم رسید که مردم کبریج آرد در مصالحه بیرون شده اند شمارا در این مملکت
و سخنان ایشان را عرض بزرگان روم رسانید که تمامت گناه را بر بنیال فرود آورده اند مردم روم از اهل کبریج رخصت
کردند و گفتند چه بستاند به مردم بوده اند که چون اندک برایشان کار صعب شد مانند بنیال سپیدار بر ابله است
کردند و در جواب نوشتند که سپیو هر چه صلاح دولت را دادند شمارا خواهد بود اما از این مملکت چون نامه بزرگان کبریج
به بنیال رسید بدانست که امرای شورتخانه برای مصالحه با روم او را از ایتالیا طلب داشته اند مانند نوزن فرزند
مرد زار زار بگریست و خدایان خود را بی دشنام داد و آن مردم که در نزد او بودند یکی را بر سر خود
نیزید یا در کوهی درین خورد که برادر اینست به بلده روم در زمانم و انشور استخرنا هم که امروز باید بدین
مرحمت کنم و لشکر خود را برداشته آید که مرحت نمود در این وقت آنگاه دین که یکی از بزرگان روم بود چون
کار دولت کبریج روم را بمصالحه میدانست دولت کشتی از ازال تجارت انباشته کرده از سیلی بزم افریقایش
تا برسم بزرگانان نمودی کند مردم کبریج چون از این حال آگاهی یافتند با خود گفتند که کس وقت چنین غنیمت برتیب
و چند کشتی جنگی نامور ساختند که آن اموال را بفارت پاور و چند آنکه بعضی از دانشوران مملکت گفتند این اندیشه نوز
بنت مفید نماند و آن کشتیهای جنگی را فرستاده تمامستان اموال را بحدی تصرف آوردند و سردار لشکر
کشتیهای آنگاه دین است و بنیال بود چون انجیر سپیو رسید چند کس شورتخانه کبریج فرستاد و پیام داد که درین
مصالحه این چه نماند بود که در میان اهل کبریج بزرگان کبریج چون دانسته بودند که بنیال نیز فقیر از راه در است
دل بودند و فرستادگان سپیو را مکتبی ننهادند خواستند بجز را قتل آورند بعضی از مردم کبریج مانع شده ایشانرا

این کتاب در بیان تاریخ است
 و الف و ا و ک و ح و ط و ز و س و ی و ع و ه و و
 تا ز و ح و ط و ز و س و ی و ع و ه و و

جلد اول کتاب اول تاریخ التواریخ

را سفند از پس ربانی فرستادگان بار بعضی از بزرگان دولت کرتج از غایت کینه جونی دوکشی جنگی آری
 فرستادگان پیوسته فرستادند تا ایشان را میکشیدند و مقتول سازند تا آنجا که امتیعی را دانسته چون برق و باد
 و فی اسبب خود را بفرست پیوسته میسازند و از جانب دیگر از انانی کرتج آند زوایا را با جسمی از لشکریان
 بسوی ایشان فرستادند تا بر کشتی از مردم روم در نزدیکی آن بلده لنگر افکنده بود بگرفتند و کرتج آوردند در اوقتی
 همی نلیس و فلویس که از جانب بزرگان کرتج با ثاق فرستادگان پیوسته برای اجازه مصالحه فیما بین دولتین بروم شده
 بودند باز آمده نزد پیوسته آمدند و خبرها را بدون پیوسته از جانب بزرگان شورتمانه روم بدور سازند اگر چه کبیر
 اعمال مردم کرتج آن بود که پیوسته نلیس و فلویس را گرفته رنج و شکنجه سازد تا از غایت بزرگ خشی بیگانه متعرض
 حال ایشان نشد و هر دو تن را با احترام تمام بسوی کرتج کیسل فرمود مردم کرتج از افعال نامتوده خود و کردار شایسته
 او نهایت شرمسار شدند و چون بنسبل از راه برسید او نیز از بزرگداری سپیوسته بکساری مردم خود شرمند
 گشت با جمله بدار رسیدن بنسبل بزرگان شورتمانه کرتج با او آویختند که با پیوسته مصاف دهد مردم او را از آری
 افریقیه پراکنده سازد تا بنسبل چون او را مردی مبارز و جنگ آزمای میداشت در خاطر داشت که با او مصالحه
 اندزد و لشکر خویش را نیز بر او باز نماید تا دشمن او را ضعیف شمارد و در مصالحه حلی کران بردوش مردم کرتج گذارد
 پس با لشکری آراسته از کرتج پیرون شده تا پنج منزلی آن بلده تباحث و در شهرها فرود شد و از آنجا چند تن
 جاسوسان به لشکرگاه پیوسته فرستاد تا نفس حال او کرده و قدرت لشکر او را دانسته فرجهت نمایند چون جاسوسان
 اصنافی حکم او نمودند امتثال او را که استوار گردند و جاهای خود را دیگر خند که شناخته نشود با اینهمه لشکرگاه
 پیوسته در آمد مردم او ایشان را شناخته بگرفتند و بفرست پیوسته بردند و می نیز از حال ایشان آگاه شد و روی
 با آنجا رفت کرده فرمود که میسدا هم بنسبل شمارا برای آن فرستاده که حال را باز داند و او را آگاهی دهد اینک
 شما بنگر اگهی بخشم و بفرمود ایشان را در تمامت لشکرگاه بگردنیدند و از عدت لشکر و نظام سپاه آگاه سازند
 آگاه ایشان را خصت انصراف داده فرمود اکنون نیز بنسبل بتابد و او را از اینک و بد خبر دید چون
 جاسوسان نیز و بنسبل آمدند صورت حال از گفتند بنسبل سخت خجل شد و گفت همانا بخت از من روی بگردانید
 و بزرگی با پیوسته افتت کرده چمن در آن مدت که پسهالا بوده ام کاری بدین شایستگی نگردیده ام و بدان شد
 که در یک آنجمن با پیوسته حاضر شده که مصالحه کند

کتب و دستاویزهای تاریخی و ادبی
 در کتابخانه عمومی
 وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی
 تهران
 شماره ثبت: ۱۳۸۴
 شماره ثبت: ۱۳۸۴

۵۲۸۳

سر باززدن خلق از بنسبل پنج هزار و سیصد و هشتاد و سه سال بعد از بسبب او دم بود
 بنسبل اگر چه آن سپاه که در ارض ایالتی با او بود جم اکنون لازم خدمت نبودند تا از کوشش ایشان جنگ
 ایمنان خاطر نه داشت از این روی که هر سوم ایشان از دولت کرتج بارض ایالتی باز رسید و آنجا رفت تا بوس شده
 هم در خاک روم فراتر بنسبل که نپردند و بهر جنگ نامور میشدند سر بر تافته بریت می نمودند و بیشتر سبب این بود که بنسبل
 از عظمت ایالتی با کرتج آمد و هم اکنون که با پیوسته سخن از در صلح بیان افکنند و آنگذ و آنکست مصالحه دشت از هم آن بود
 که لشکریان پشت با جنگ دهند و دشمن چهره دارد

۵۲۸۴

مصالحه بنسبل با پیوسته پنج هزار و سیصد و هشتاد و سه سال بعد از بسبب او دم بود

تاریخ

وقایع بعد از بسطو آدم تا هجرت

بنسبیل چون عزم مصالحه با دولت روم را استوار کرد بسوی سپیو پیام داد که مرا و ترا از حاضر شدن یک سخن گزیرند تا یکدیگر را ملاقات کرده در کار مصالحه دولتین و اصلاح ذات بین تحراری بگذاریم او نیز بدین سخن رضا داده روز دیگر آن بر دو سپهسالار نامور در یک مجلس حاضر شده در برابر هم نشستند و مدتی در یک بگذشت که هر دو تن بر روی یکدیگر نگاه کرده و هیچ سخن ننگفتند عاقبت الامر بنسبیل آغاز سخن کرده نخست زبان بتسایش سپیو باز کرد و کردار او بستود و از بزرگواری او شکی برشمرده انگاه گفت ای سپهسالار دولت روم من پست و بلند جنان رفراوان گردیده ام و فرار و نشیب روزگار را بسیار دیده ام تو دانی که در تعامت عمر مصاف داده ام و شتر ظفر جسته ام با اینهمه گواهی میدهم که جز زبان از جبهت نیاید و در هر حال صلح از جبهت پسندیده تر است لاجرم من بدان سرم که این تعابله و مقاتله را بدمد ایند و همادنه آرام و در میان دولت روم و کرتیج سلسله موذت محکم سازم از تو نیز خواهستارم که بجهت برکاری و این معادلات و مبارات را بموذت و موالات بدل سازی امروز آن بسین که بر بعضی از ممالک فریقانبله جستی که هم در آخر کار خندان خواهی بود چه من شتر از محکمت روم را مستخر کردم و عاقبت غایب و خامر باز آدم سپیو در جواب گفت که سبب این خصومت و علت این جنگ و جوش مردم کرتیج اند چه همسواره نقض عهد از ایشان با دید آید نه این گروه آنانند که بنگا یک سخن از صلح در میان بودند و کشتی تجارت از با بغارت بردند و نخواستند که درین مصالحه سازند و انباشد و اکنون تو که سردار بزرگ کرتیج و ایکن از راه رسیده سخن از مصالحه میرانی تو اتنی این کار نهایت بر داری این روی که لشکری با خود آوردی دل بدان قوی داری و آن شرایط که من برای مصالحه گذاشته ام کردن میگذاری پس صواب آنست که نخست با هم مصاف راست کرده مصاف دهیم اگر ظفر با شما اتفاقا بجای سخن نخواهد ماند و اگر نه بر شرط که برای مصالحه مقرر داشته ام بکار خواهید بست قبل از این سخن بیرون توانست شدنا چاره بشکر گاه خود آمده همبیا جنگ کشت و لشکر با برای مصاف با سپیو همی ترغیب و تحریص نمود و روز دیگر آن بر دو لشکر در برابر هم صف بر زدند و تیغ و تیر در هم نهادند و جنگی صعب پیش آمد چه آن بر دو تن سپهسالار از دلاوران روزگار بودند عاقبت الامر لشکر کرتیج شکست خورد و پست هزار تن از انجاعت کشته گشت و پست هزار تن اسیر شدند و جمیع تمام از میدان جنگ ربانی جسته بگریختند اما بعد از این ظفر سپیو دزد مردم خود بنسبیل را بسیار تسایش کرد و کشت بیخ صورتی در جنگ از وی پدید شد جز اینکه خداوند خواست ما را نصرت دهد و حکم داد تا سپاه او کوچ داده یک نیمه از راه بگریختی از جانب خشکی بسوی کرتیج همی آمدند و غرض وی آن بود که کار بر مردم کرتیج کش کرده در مصالحه تحالیف و امتحال شوند چون خبر او بگریخت رسید ده تن از بزرگان شورتها بنسبیل او بیرون شدند و گفتند آنچه فرمان دهمی اطاعت کنیم سپیو در جواب گفت که من از اینجا بارض تونس کوچ میدهم چنانچه چند تن از بزرگان شاد را اینجا حاضر شده تا عقد مصالحه را با ایشان محکم کنیم پس سی تن از بزرگان شورتها نیز کرتیج بارض تونس شتافتند سپیو در کار مصالحه با کرتیج با بزرگان سپاه خود مشاوره انداخت جمعی از ایشان گفتند صواب آنست که هم اکنون لشکر کشیده کرتیج را ویران سازی و دولت ایشان را براندازی سپیو در جواب گفت که بر گزاینکار کنم زیرا که همسوز در حکومت کرتیج استقلال نخواهد داشت که فرمان غرل من از روم درخواهد رسید